

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، بن بست راست و سیاست سازش

علی جوادی

صفحه ۵

سردرگمی حزب دمکرات کردستان و مصطفی هجری یا

استیصال جنبش ملی کرد

(بخش دوم)

مصاحبه تلویزیون پرتو با رحمان حسین زاده

۸۶۶
هستی
کمونست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۱۷ مرداد ۱۴۰۵ - ۱۸ و ۲۰۲۶

مذاکره زیر سایه جنگ؛

معامله قدرت‌ها بر سر ایران و آینده‌ای که مردم باید پس بگیرند

وریا روشنفکر

صفحه ۱۲

۲۸ مرداد ۵۸ حمله وحشیانه سپاه اسلام به کردستان

سعید یگانه

صفحه ۱۴

کارزار اتهام و گرای امنیتی؛

آخرین مفرّ چپ محور مقاومتی برابر موج ریزش‌ها

آکو قادری آذر

صفحه ۲۰

تکذیب:

دریغ از یک جو

حقیقت جویی!

علی جوادی

"ملزومات برقراری دموکراسی

در ایران"

از گفتگو با منصور حکمت در

دمکراسی: تعابیر و واقعیات

برای هیئت حاکمه فاشیست اسرائیل و دولت نسل‌کش نتانیاهو، سیاست ادامه جنگ به طرق مختلف مستقل از توفقات دولتهای آمریکا و ایران دنبال خواهد شد. برای آمریکا و جمهوریخواهان یک خروج فوری که بشود آنرا پیروزی و دیکته کردن منویات ترامپ معنی کرد و به پیروزی در انتخابات میاندوره‌ای گره زد، موضوع کلیدی است. برای جمهوری اسلامی نفس بقا در پس جنگ یک پیروزی است اما این بقا باید به تضمینی در توازن قوای بعد از جنگ و برسمیت شناسی جایگاه جمهوری اسلامی در معادلات منطقه معنی شود. جمهوری اسلامی می‌جنگد تا به این توافق برسد و آمریکا

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



نهائی شده آن هنوز منتشر نشده است، بر مدیریت مشترک دولتهای عمان و جمهوری اسلامی و درجه‌ای امتیاز به کنترل جمهوری اسلامی و حتی امکان اعمال محدودیتها برای کشتی‌های برخی از کشورها دلالت دارد.

تردیدی نیست که عمان با هماهنگی آمریکا در تلاش برای

پیدا کردن راه برون رفتی است و ایتر جمهوری اسلامی علیرغم ادعاهایش خوب میدانند. برای جمهوری اسلامی در شرایط تشدید تنش داخلی این فرم مذاکره برای رسیدن به تداوم "آتش بس" مطلوب‌تر است. امروز بن‌بست جنگ و نیاز به توافق، ترامپ را در مقابل دو راهی‌های سخت قرار داده است؛ قبول این شرایط برای باز شدن تنگه هرمز و یا وارد شدن به یک قمار بزرگ ویرانسازی زیرساختها و نفس زندگی. پاسخ متقابل جمهوری اسلامی برای ویرانسازی کشورهای حاشیه خلیج، وارد شدن کشورهایی منطقه به جنگ، در ضرب اول با قطع جریان انرژی شوک مهمی به اقتصاد جهانی میدهد و پیامدهای وحشتناک و فاجعه‌باری در سطوح مختلف دارد که هیچ دولتی آمادگی ورود به آنرا ندارد.

جمهوری اسلامی اگرچه با کارت تنگه هرمز و موقعیت جغرافیایی بدرجه‌ای احساس کاذب قدرت میکند، اما به اندازه ترامپ به توافق نیاز دارد. جنگ موجب تغییر آرایش و فشرده شدن حکومت و درعین حال یک مکانیسم بازسازی و تسویه حساب باندهای درون حکومت برای بقا و رابطه با غرب شد. سیری که در جمهوری اسلامی در حال تکوین است و بازتاب خود را در تشدید جدال جناح‌ها برسر "مذاکره یا جنگ" بیان میکند؛ صف آرایی دو قطب فراتر از جناح‌های سنتی درون حکومت است. شاید از جنبه نظری و فکری هنوز بخشهایی از حکومت خود را "اصلاح طلب" یا "اصولگرا" و یا "اعتدالگرا" و غیره بخوانند. مدتهاست که این قالب‌ها دیگر توضیح دهنده یک جریان درون حکومتی نیستند. امروز جناح غریبگرا و بخشا ضد روسیه و چین و جناح طرفدار چین و روسیه و حتی بخشهای دیگری از هارترین بازار آزادی‌ها و بخش مهمی از پایه مادی بورژوازی ایران چه در حکومت و چه بیرون حکومت طرفدار مذاکره و توافق هستند. از بخش مهمی از سپاه، اصولگرایان و بیت رهبری تا طایفه رفسنجانی و روحانی و همه اصلاح طلبان از خاتمی تا محافظه‌گران و آخوندهای متفرقه در بلوک طرفدار مذاکره هستند.

اینها جدا از نسبت نظری و جناحی‌شان نمایندگان لایه‌های فربه بورژوازی اسلامی‌اند که منافع‌شان در مذاکره و توافق درازمدت‌تری است که در زمان صدارت علی خامنه‌ای امری غیرممکن بود. حذف خامنه‌ای و لایه‌ای از رهبران سنتی‌تر حکومت به این روند پوست‌اندازی شتاب داد. امری که جناح‌های خشکه مقدس مانند پایداری و جلیلی با "کودتا" توضیح میدهند.

بن بست جنگ، در جستجوی آتش بس،

دورنمای تاریک ...

هم بمباران میکند تا به توافق مورد نظرش برسد.

جنگ و دیپلماسی دو جهان متفاوت نیستند، لازم و ملزوم یکدیگرند؛ جنگ ادامه سیاست است به طرق دیگر. اما هر جنگی باید به توافق منجر شود و اصولاً به همین هدف برپا شده است. دیپلماسی و توافق حاصل تناسب قوای معینی از جنگ است و آغاز مجدد جنگ و اعمال فشار محصول بهم خوردن تناسب قوای پیشین و نیازمند توافقی جدید است. لذا "نه جنگ، نه صلح" واقعیت ندارند؛ جنگ در سطوح مختلف و در جبهه‌های مختلف همواره جاری است، این جنگ‌ها و روندهای کشمکش سیاسی و طبقاتی زمینه‌های مادی شعله‌ور شدن جنگ جدید را توضیح میدهند. در جامعه بورژوائی و نظامی که بر قلدری میلیتاریستی و توسعه طلبی و هارترین ایدئولوژی‌های راست متکی است؛ جنگ و تروریسم و گانگستریسم سیاسی داده هستند. "صلح" در این جوامع به معنی نفی جنگ بین دولتهای بورژوائی برای دوره قابل پیش‌بینی است، این در حالی است که جنگ مجموعه این دولتهای سرمایه داری و جنبشهای سوپر ارتجاعی‌شان با شهروندان جهان و بشریت کارگر بیوقفه در جریان است.

تا به سوءتفاهم نامه اسلام‌آباد مربوط است، ما تصریح کردیم که نه فقط این توافق نظر به لاینحل ماندن مسائل اساسی شکننده و از روی اجبار است بلکه حتی اگر به توافق مطمئنی هم برسند ما شاهد درگیریها و تلافی‌های محدود نظامی خواهیم بود. امری که در ایندوره بلافاصله رخ دادند و در آینده نیز رخ خواهند داد. این حملات نظامی بمثابة اهرم فشار برای رسیدن به توافق عمل میکنند و نه گسترش جنگ تا فائق آمدن یکی بر دیگری. نفس اینکه هر طرف تفسیری از "تفاهم نامه" میداد و آغاز حملات متقابل را با "نقض توافق" طرف مقابل توضیح میداد و ظاهراً "آتش بس" هنوز برقرار بود، تا پایان شصت روزه آتش بس با حدود دو هفته بمباران و حمله نظامی متقابل، باز به نقطه اول پیش از تفاهم‌نامه اسلام‌آباد رسید؛ گسترش جنگ یا آتش بس؟

قبل از آتش بس هم ترامپ وعده داد ایران را به "عصر حجر" برگرداند. این حمله متوقف شد و به تفاهم نامه اسلام‌آباد منجر شد. حال در پایان این دوره، همان تهدیدها اینبار برای نابودی کلیه زیرساختها و بزرگترین حمله بعد از جنگ دوم جهانی آمریکا (تلویحاً) بدتر از هیروشیما و ناگازاکی، نیز به آتش بس یکجانبه و تهدیدهای تکراری ترامپ منجر شد. اینبار موضوع تحقیرکننده هم هست؛ از سوئی دولت آمریکا ساعتی منتظر توافق در مذاکرات برای باز شدن تنگه هرمز است و از سوی دیگر جمهوری اسلامی میگوید ما کاری به آمریکا نداریم و داریم با عمان مذاکره میکنیم. خطوط این توافق که

بن بست جنگ، در جستجوی آتش بس،

دورنمای تاریک ...

به همین ترتیب، مخالفان مذاکره و توافق که پوشش تند اسلامی و ضد آمریکائی - ضد اسرائیلی هم دارند، جناحی است که در تحریم و جنگ انباشت میکند و توسط خودی‌هایشان "کاسبان تحریم" لقب گرفتند و در "اقتصاد سایه" و قاچاق و پولشویی منفعت عینی دارند و هر توافقی را در مقابل منافع خویش می‌بینند. سیاست این بخش جنگ طلب رژیم اسلامی با سیاست جنگ طلبانی مانند نتانیاهو و جناح‌هایی از جمهوریخواهان و صنایع نظامی انطباق دارد.

در جستجوی آتش بس

ادامه آتش بس، توافق و قطع بیدرنگ جنگ از موضع منفعت مردم درگیر و پرداخت کننده هزینه‌های جانی و مالی جنگ در اولویت و فوریت قرار دارد. پیروزی به هر درجه هر سوی جنگ تماماً به ضرر اردوی گسترده مردم ضد جنگ خواهد بود. لذا برای ما بهتر است هر دو سو بازنده باشند و در میان افکار عمومی معادله ادعائی و فرضی "برد - برد" دولتهای تروریست، معادله "باخت-باخت" معنا شود، این بسود همبستگی انسانی و انترناسیونالیستی در مقابل طیف های متفرقه ناسیونالیسم و شوونیسم و جنگ طلب مدافع این جنگ ارتجاعی است.

درعین حال نباید خوشبین و خوشخیال بود. جنگ‌های جاری گوشه‌ای و جبهه‌هایی از رودروئی‌های ژئو-استراتژیک جهانی و به این اعتبار ژئوپلیتیک منطقه‌ای هستند. این جنگی بین دو کشور با ادعاهای ارضی نیست که میتواند برای مدتها موضوع اختلاف باشد و کم و بیش در همان محدوده بماند. صورت مسئله این جنگ‌ها تغییراتی در بنیادهای است که نظم جهانی بعد از جنگ دوم در سطوح مختلف ایجاد کردند و برای دهه‌ها اعمال میشد. این دوران بسر رسیده است، دنیا در یک بازارائی همه جانبه است، نیازهای سرمایه‌داری معاصر با تحولات تکنولوژیک و شتاب خیره‌کننده در بارآوری کار، نیاز به مواد حیاتی تکنولوژی نوین و شبکه‌های تامین و توزیع تا دسترسی به گذرگاههای استراتژیک است. لذا جبهه‌های جنگ جابجا می‌شوند، جنگ‌های پایان می‌یابند و جنگ‌های آغاز می‌شوند. ما در یک دوره گذار خونین رقابت و جنگ جناح‌ها و بلوک‌ها و قدرتهای مختلف بورژوازی جهانی روبرو هستیم که توقع امنیت و رفاه و ثبات نسبی و قابل پیش بینی را به آرزو بدل کرده است. بورژوازی امروز با تکیه بر زور به معنی کثیف کلمه، با تکیه بر پاکسازی جمعی، با تکیه بر شنیع‌ترین جنایات که گویا در گورستان تاریخ جهالت بشر دفن شده بودند، با تهدید آشکار نابودی جمعی، تروریسم، زبان بمب و گلوله و ترور سخن میگوید.

همینطور ما علیه جنگ بطور کلی نیستیم. خود ما دهه‌هاست در مبارزه و جنگ با جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری ایران هستیم. ما علیه

جنگ‌های ارتجاعی و ضد جامعه هستیم. "صلح" در این جوامع به یک توهم لیبرال آرامش طلب بدل شده اما در واقعیت انگشت‌ها همه جا روی ماشه است؛ چه ماشه سلاح‌ها و چه ماشه افکار و تبلیغات فاشیستی و تبعیض‌گر و حذف‌گرا. صلح، یک صلح پایدار، تنها میتواند محصول همبستگی وسیع طبقاتی کارگران و همزیستی مسالمت آمیز مردم در کشورهای مختلف جهان و اینجا در منطقه خاورمیانه باشد. این بدون پیروزی یا دست بالا پیدا کردن کارگران و سوسیالیست‌ها، بدون حاشیه‌ای شدن جنگ طلبان و راستهای افراطی، بدون سرنگونی دولتهای اسلامی و دیکتاتوری‌های مذهبی و استبدادی، بدون حل مسائل واقعی و دیرین منطقه از جمله مسئله فلسطین و بدون یک مقابله رادیکال با جنبش اسلام سیاسی مقدور نیست.

در ایران به طریق اولی، سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی گام اول این مسیر و از دور خارج کردن جنبش اسلامی بمثابه یک قدرت بازتولید شونده منطقه‌ای است. جنگ رژیم اسلامی را تقویت میکند و جنگ طلبان از هر سو به رژیم اسلامی خدمت کردند. لذا هر توافقی که سایه شوم جنگ را از سر جامعه دور کند، با مخالفت ما روبرو نمیشود.

کدام سناریو؟

سناریوی محتمل و "ارزان‌تر برای ترامپ درجه‌ای عقب نشینی و قبول توافق عمان و جمهوری اسلامی است. از پیش معلوم است که نتیجه این آتش بس و توافق کم و بیش مانند تفاهم نامه قبلی خواهد شد. حتی اگر طرفین "خویشاقتن داری" کنند، اسرائیل و نتانیاهو و جناح‌های جنگ طلب در ایران و آمریکا برای ممانعت از اجرای توافق بی‌کار نخواهند نشست. با اینحال، توقف این جنگ ارتجاعی مهم‌تر است.

سناریوی قدرقدرتی و "توافق از طریق زور"، خیرش را رسانده و تأثیرش کمتر از حد قابل پیش بینی در این تز خونین بود. لذا تداوم سنگین بمباران‌ها اثری ندارد، تنها ویرانسازی شبکه‌های آب و برق و زدن پالایشگاه‌ها و شهرها و نابودی جمعی میماند. آنچه که ترامپ وعده اش را داده بود و نتانیاهو بیصبرانه انتظارش را میکشد. این سناریو ایران را ویران میکند و جمهوری اسلامی را همچنان سر کار نگاه میدارد. مشکل آنجاست که جمهوری اسلامی تهدید زدن زیرساختهای کشورهای منطقه را عملی کند؛ آنوقت نه پیروزی با زور و پایان جنگ متحقق میشود و نه سنگی روی سنگ باقی میماند. آمریکا وارد یک باتلاق عمیق خواهد شد، کشورهای بیشتری به جنگ وارد خواهند شد و کل سیاست و اقتصاد جهانی با تلاطم های سنگین روبرو میشود. این سناریو بدترین وضعیت برای آمریکا را فراهم میکند.

عملیات محدود و سریع نظامی در داخل ایران با اهداف خاص مانند خرابکاری یا انتقال موارد اورانیم غنی شده ممکن است در دستور باشد. ممانعت از صدور نفت با کوبیدن جزایر خارک و لاوان و راههای دریائی و زمینی، اعمال تحریم های اقتصادی بیشتر و سیاست سوءتغذیه دادن به مردم در صورت تداوم جنگ در دستور قرار خواهند گرفت. اما تصرف مناطقی از ایران مانند جزایر خارک و لاوان و حفظ آن

بن بست جنگ، در جستجوی آتش بس، دورنمای تاریک ...

توسط نیروهای ارتش آمریکا و اسرائیل دور از انتظار و بسیار احمقانه و خطرناک بنظر میرسد. اشغال ایران اصولاً ممکن نیست.

سناریوی تلاش برای راه انداختن جنگ داخلی با تکیه بر بازی روی شکاف های مذهبی و قومی و تضعیف از درون قدرت مرکزی یک سیاست قدیمی دولت اسرائیل است. سازماندهی نیروهای پروکسی و ارتشهای اجاره ای با نام مردم مناطق مختلف برای ورود به ایران، تنها میتواند به گوشت دم توپ رژیم و بهانه ای برای کشتار مردم بی دفاع منجر شود و هیچ نتیجه بلا فصلی بمعنای پیروزی برای آمریکا و اسرائیل نمیدهد. خود این سناریو زمانی که اشغال ایران و جداسازی بخشهایی با حمایت هوایی مد نظر نباشد، اصولاً نمیتواند در دستور باشد. جمهوری اسلامی هم علاقه زیادی دارد که لوله های تفنگ ها را بسمت مردم داخل با چنین بهانه هایی برگرداند.

نه مردم به جنگ، آری به سیاست سوسیالیستی مردم ایران عمده‌تاً در دو دور جنگ روزه کنار رژیم ۳۹ و ۱۲ که به اشتباه نایستادند، جنگ را از خود ندانستند، عده قلیلی هم امید بسته "های هوشمندبمب" از سر نفرت از رژیم به جنگ و بودند، بعد از اولین ویرانی منازل و مدارس و بیمارستانها رویشان را برگرداندند. ریزش گسترده و سریع در دو اردوی جنگ طلب در ایران یک روند قابل توجه است.

"نه به جنگ" و "نه به جمهوری اسلامی" و "خواست توقف بیدرنگ جنگ" خصلت متمیزه سیاست کمونیست‌ها با جنگ طلبان متفرقه در ایندوره مهم تاریخی بود. این سیاست سوسیالیستی حقانیت داشت و امروز بر هر کسی که آزادیخواهی‌اش را به ابتدال تبلیغات جنگ طلبانه ناسیونالیستی و ناسیونال-شوونیستی نفروخته باشد، عیان است. کنار ایستادن مردم ایران در این جنگ و زائده ارتش آمریکا و اسرائیل و جمهوری اسلامی نشدن، سیاستی در دفاع از استقلال طبقه کارگر و اردوی آزادیخواهی و برابری طلبی در این تندپیچ تاریخی و کم شدن فاصله جامعه با راه حل کمونیست‌ها در بحران جاری است.

ما موظفیم این نیروی اجتماعی را برای مبارزه علیه پیامدهای دهشتناک جنگ و بانیان آن و تداوم مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی با پرچم سوسیالیستی آزادی جامعه به میدان بیاوریم.

سردبیر.

۷ اوت ۲۰۲۶

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،
بدون امید سوسیالیسم،
بدون «خطر» سوسیالیسم،
به چه منجلا بی تبدیل میشود!

منصور حکمت

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری-حکمتیست

را بطور زنده از طریق کانال آلترناتیو

شورایی در اینترنت دنبال کنید و به

کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار

به انسان است!

منصور حکمت



زیرساخت‌ها، بحران سرمایه‌گذاری و انسداد بازار جهانی، می‌تواند در برابر غرب نرمش و معامله را به بخشی از سیاست بقای خود تبدیل کند.

این دو جهت با یکدیگر تناقضی ندارند. حکومتی که در داخل می‌کشد، اعدام می‌کند و جامعه را با زبان امنیت و وطن تهدید می‌کند،

می‌تواند در خارج مذاکره کند و امتیاز بدهد و امتیاز بگیرد. هدف در هر دو عرصه یکی است: حفظ قدرت سیاسی، به هر شکل و در هر شرایطی. سرکوب برای مهار جامعه، سازش برای کاهش فشار خارجی. جمهوری اسلامی سوم نه حکومت اصلاحات است و نه حکومت عقب‌نشینی در برابر مردم سرنگونی طلب؛ حکومتی است که می‌تواند شکل ابزارهای بقای خود را تغییر دهد، بی‌آنکه ذره‌ای از ماهیت استبدادی، جنایتکارانه، مذهبی و سرمایه‌دارانه‌اش فاصله بگیرد.

اما تغییر فقط در حکومت رخ نمی‌دهد. بن‌بست جنگ، کل میدان سیاست را به حرکت درمی‌آورد. اصلاح‌طلبان حکومتی و بخش‌هایی از جنبش ملی-اسلامی ممکن است در کاهش تنش با غرب، رفع بخشی از تحریم‌ها و بازکردن مجاری اقتصادی، نقطه اشتراکی موقت با جمهوری اسلامی سوم پیدا کنند. نه به این معنا که همه اختلافاتشان از میان می‌رود و نه به این معنا که یک صف سیاسی واحد می‌سازند؛ بلکه به این معنا که در یک مرحله معین، در یک مقطع زمانی کلیدی در حیات سیاه رژیم اسلامی، هر یک از مسیر و منفعت خود، برسر عبور از تقابل نظامی و تثبیت نسبی نظم موجود به هم نزدیک می‌شوند.

در سوی دیگر، اپوزیسیون جنگ‌طلب، اعم از سلطنت پرستان و یا قوم پرستان فدرالیست، نیز با بحران استراتژیک روبه‌رو می‌شوند. این جریان مدتهاها تبلیغ کرده است که مردم ایران "دست خالی" قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی نیستند؛ رژیم مسلح است، جامعه فاقد نیروی لازم است و بدون جنگ، فشار نظامی و دخالت دولت‌های خارجی امکان تغییر وجود ندارد. و سؤال کلیدی این است که اگر همان دولت‌های خارجی از جنگ نهایی عقب بنشینند و به سازش، مهار یا توافق با جمهوری اسلامی برسند، تکلیف نیرویی که تمام سیاست خود را به آنان گره زده است چه می‌شود؟

این پرسش فقط درباره تاکتیک نیست. درباره بنیاد سیاسی این اپوزیسیون مرتجع است. نیرویی که برای به قدرت رسیدن از بالای سر مردم، ناچار مردم را از معادله حذف کرده و قدرت تغییر را به ارتش‌ها و دولت‌های آمریکا و اسرائیل سپرده است، با تغییر سیاست همان دولت‌ها ناچار است، دیر یا زود، مسیر خود را نیز تغییر دهد. اگر قبله سیاسی‌اش مذاکره کند، اگر پروژه تغییر رژیم جای خود را به تغییر رفتار رژیم بدهد، اگر جنگ به توافق ختم شود، آن جریان نیز میان انزوا،

جمهوری اسلامی سوم؛

بن‌بست جنگ، بن‌بست راست و سیاست سازش

علی جوادی

جنگ قرار بود نقطه پایان باشد. برای راست جنگ‌طلب، قرار بود حمله نظامی همان کاری را انجام دهد که جامعه، بنا بر ادعای آنان، از انجامش ناتوان بود: شکستن ماشین سرکوب، درهم شکستن جمهوری اسلامی و گشودن راه انتقال قدرت از بالا. برای حکومت نیز جنگ فرصتی بود تا بار دیگر جامعه را زیر پرچم وطن، امنیت ملی و مقابله با دشمن خارجی بسیج کند، وقت بخرد، شکاف‌های درونی خود را بپوشاند و مهم‌تر از همه هر اعتراض اجتماعی را به حاشیه براند. اما جنگ، با همه کشتار، ویرانی و تباهی‌ای که بر زندگی مردم تحمیل کرد، نه رژیم را سرنگون کرد و نه توانست نظم سیاسی تازه‌ای را جایگزین آن کند.

این به معنای پایان جنگ نیست. حملات محدود، تهدیدهای نظامی، محاصره، فشار و عملیات مقطعی می‌توانند ادامه پیدا کنند. راه‌حل نظامی ممکن است بارها بازگردد. اما تکرار جنگ با داشتن یک استراتژی برای پیروزی یکی نیست. مسئله اصلی این است که هیچ‌یک از قدرت‌های دیگر، و مشخصاً آمریکا، تاکنون نشان نداده‌اند که برای پیشبرد جنگ تا نقطه سرنگونی جمهوری اسلامی، تغییر قدرت سیاسی و تحمیل یک نظم سیاسی جایگزین، طرحی روشن و قابل اجرا دارند. جنگ می‌تواند ضربه بزند، اما ضربه نظامی به خودی خود مسئله قدرت را حل نمی‌کند، تداوم چنین سناریویی تنها جامعه را در منجلا ب سناریویی سیاه فرو خواهد برد.

اگر جمهوری اسلامی همچنان پابرجا بماند و غرب نیز از پیشبرد یک جنگ تمام‌عیار و بی‌انتهای ناتوان یا منصرف شود، دیر یا زود "سیاست" دوباره به میدان بازی گردد. نام این بازگشت می‌تواند مذاکره، مهار، توافق، کاهش تنش یا رفع بخشی از تحریم‌ها باشد. سازش در اینجا نقطه مقابل جنگ نیست؛ محصول بن‌بست جنگ این چنینی است. هنگامی که هیچ طرفی قادر نیست اراده خود را از راه نظامی تحمیل کند، معامله و بندوبست به ادامه همان کشمکش با ابزارهای دیگر تبدیل می‌شود، همانطور که جنگ ادامه کشمکش با ابزارهای دیگر بود.

جمهوری اسلامی سوم در چنین شرایطی معنا پیدا می‌کند. این حکومت، اگر بتواند شکل بگیرد و تثبیت شود، فقط آرایش تازه‌ای در رأس قدرت نیست. محصول جنگ است، اما برای بقا ناچار است راهی برای عبور از وضعیت جنگی پیدا کند. از همان آغاز، با اعدام، سرکوب، فضای امنیتی و بسیج ناسیونالیستی نشان داده است که هیچ گشایش سیاسی و هیچ عقب‌نشینی سیاسی دیگری در برابر جامعه در دستورش نیست. اما همین حکومت، برای نجات خود از فشار اقتصادی، فرسایش

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، بن بست راست و سیاست سازش...

سرخوردگی سیاسی، انتظار بی پایان برای جنگ بعدی و نوعی سازگاری با شرایط جدید قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب، برخی نیروهایی که امروز ظاهراً در دو سوی کاملاً متضاد ایستاده اند، ممکن است از دو مسیر متفاوت به یک نقطه مشترک نزدیک شوند: پذیرش دوازم جمهوری اسلامی سوم و تلاش برای تغییر از بالا، تعدیل یا بازتعریف رابطه با آن. یکی از راه تنش زدایی و اصلاح رفتار حکومت، دیگری پس از شکست سیاست جنگ و تقابل نظامی. این همگرایی یا همسویی، اگر شکل بگیرد، نه اتحاد کامل است و نه پایان اختلافات؛ همپوشانی موقت نیروهایی است که در یک نکته اساسی اشتراک دارند: بی اعتمادی و به درجات زیادی ضدیت به توان مستقل جامعه، نیروی آزادیخواهی و برابری طلبی، برای تعیین تکلیف نهایی قدرت سیاسی، از پایین و در پس یک انقلاب اجتماعی.

اما جامعه از معادله حذف نشده است. همین چند هفته اخیر نشان داده است که اعتصابات کارگری، مبارزه بازنشستگان، اعتراض علیه فقر، اعدام، سرکوب و حکومت مذهبی ادامه دارد. جنگ علیرغم تلاش رژیم و دستگاه تبلیغاتی اش، نتوانسته شکاف میان مردم و جمهوری اسلامی را به شکاف میان "ملت و دشمن خارجی" تبدیل کند. بسیج ناسیونالیستی نتوانسته کارگر را وادار کند فقر را به نام میهن تحمل کند، خانواده محکومان به اعدام را به سکوت بکشاند یا زنان را به پذیرش دوباره نظم و حجاب اسلامی و عقب ماندگی اسلام وادارد. در زیر تمام تغییر و تحولات در بالا، مبارزه اجتماعی و طبقاتی همچنان در جریان است.

مسئله اصلی همین جاست. جمهوری اسلامی سوم برای بقا خود را بازآرایی می کند. غرب سیاست خود را بر اساس منافع خویش تغییر می دهد. اصلاح طلبان، ملی-اسلامی ها و اپوزیسیون راست نیز هر یک جایگاه تازه ای برای خود جست و جو می کنند. اما هیچ یک از این تغییرات پاسخ جامعه به فقر، استثمار، اعدام، بی حقوقی، نابرابری، ستم و حاکمیت مذهبی نیست. هر جا که سیاست رسمی حول حفظ، مهار یا بازسازی نظم موجود شکل بگیرد، ضرورت یک قطب مستقل کارگری، آزادی خواه و سوسیالیستی برجسته تر می شود.

بن بست جنگ و پایان افسانه "ضربه نهایی"

پایه نظری اپوزیسیون جنگ طلب ساده بود: مردم نمی توانند. رژیم مسلح است، مردم بی سلاح اند؛ حکومت سپاه، ارتش، زندان و دستگاه سرکوب دارد، جامعه فقط اعتراض و اعتصاب دارد. از این مقایسه ظاهراً واقع بینانه اما عوامفریبانه، نتیجه ای کاملاً سیاسی استخراج شد: بدون ضربه نظامی خارجی، بدون دخالت آمریکا و اسرائیل و متحدانش و بدون شکستن توازن قوا از بیرون، سرنگونی جمهوری اسلامی ممکن نیست.

این تر فقط درباره قدرت نظامی رژیم نبود. اعلام بی اعتمادی به جامعه و

نفی و ضدیت با انقلاب اجتماعی بود. در این تصویر، طبقه کارگری، مردم و صف آزادیخواهی، نیروی اجتماعی تحولات تاریخ نیستند؛ جمعیتی اند که باید منتظر بمانند تا دیگران میدان را برایشان پاک کنند. قرار است بمبها مراکز قدرت را ویران کنند، دولت های متخاصم نظامی توازن را برهم بزنند، شکاف و ریزش در بالا شکل بگیرد و سپس اپوزیسیونی که از پیش خود را برای تصاحب قدرت آماده کرده است، اعتبار نامه اش را از این دولتها و مشخصاً دولت اسرائیل گرفته است، وارد صحنه شود. سهم جامعه در این سناریو، استقبال از نتیجه عملیاتی است که بیرون از اراده و سازمان یابی آن طراحی شده است.

جنگ این افسانه را به آزمون گذاشت. نشان داد که ضربه نظامی می تواند تخریب کند، فرماندهان را حذف کند، تأسیسات را از کار بیندازد و در ماشین حکومت اختلال ایجاد کند. اما تخریب با سرنگونی یکی نیست. رژیم سیاسی فقط مجموعه ای از مراکز نظامی نیست که با انهدام آنها فروبریزد. قدرت سیاسی بر شبکه ای از مناسبات اقتصادی، دستگاه اداری، ماشین سرکوب، مالکیت، ایدئولوژی و سازمان حکومتی و نوعی سازماندهی غیر متمرکز استوار است. بمباران ممکن است بخشی از این شبکه را تخریب کند، اما قادر نیست تمام این شبکه پیچیده قدرت سیاسی را نابود کند و مهمتر قادر نیست نیروی اجتماعی جایگزین آن را خلق کند.

همین فقدان نیروی جایگزین همسو با ماشین نظامی آمریکا و اسرائیل در جامعه، از سوی جامعه، یک رکن بن بست سیاست جنگ بود. در چنین شرایطی، آمریکا و متحدانش می توانستند ضربه بزنند، اما برای تبدیل آن ضربات به تغییر حکومت، ناچار بودند وارد جنگی بسیار گسترده تر، پرهزینه تر و نامعلوم شوند. باید نه فقط قدرت نظامی جمهوری اسلامی، بلکه کل ساختار حکومتی را درهم می شکستند، نظم بعدی را طراحی می کردند و با پیامدهای اجتماعی و منطقه ای فروپاشی حکومت اسلامی روبه رو می شدند. این همان نقطه ای است که هیاهوی "ضربه نهایی" با واقعیت سیاست هیات حاکمه آمریکا و اسرائیل برخورد کرد، و پوچی و زمختی این سیاست هر چه بیشتر عریان شد.

اپوزیسیون راست و سلطنت طلب، علیرغم تلاشهای دستگاه امنیتی موساد و سیا و تلاش برای مهندسی افکار عمومی، نیز چیزی برای پرکردن این خلأ نداشت. نه نیروی متشکل اجتماعی داشت، نه پایه ای تعیین کننده در صفوف جامعه و نه توان اداره جامعه ای که پس از فروپاشی احتمالی حکومت با بحران های عظیم مواجه می شد. این جریان خود را به عنوان آلترناتیو معرفی می کرد، اما تمام امکان مادی صعودش به قدرت را از ارتش ها، دولتها و دستگاه های سیاسی خارجی می گرفت. نیرویی که از جامعه قدرت نمی گیرد، ناگزیر تابع تصمیم نیرویی است که قرار است آن را به قدرت برساند.

از همین رو، بن بست جنگ، فقط شکست یک عملیات یا یک محاسبه نظامی نیست. شکست یک افق سیاسی است؛ افقی که انقلاب و سرنگونی طلبی از پایین را ناممکن، جامعه را ناتوان و دخالت خارجی را تنها راه تغییر معرفی می کرد. اکنون که جنگ نتوانسته مأموریت وعده داده شده را انجام دهد، همان سؤال با شدتی بیشتر

پس جامعه قادر به تغییر قدرت از پایین نیست؛ و چون جامعه قادر نیست، باید نیروی از بیرون وارد شود و کاری را انجام دهد که مردم از انجام آن عاجزند؟!

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، بن بست راست و سیاست سازش...

بازی گردد: اگر آمریکا تا انتهای راه نمی‌رود، اگر قدرت‌های غربی به جای سرنگونی رژیم به مهار و معامله با آن رضایت می‌دهند، راست جنگ طلب چه خواهد کرد؟

اما "دست خالی" نامیدن جامعه، خود یک تحریف سیاسی است. جامعه‌ای که می‌تواند تولید را متوقف کند، حمل و نقل را بخواباند، دستگاه اداری را فلج کند، مدارس و دانشگاه‌ها را به کانون اعتراض بدل سازد، محلات را سازمان دهد و رده‌های پایین نیروهای نظامی و سرکوب را تحت تأثیر قرار دهد، دست خالی نیست. قدرت طبقه کارگر و آزادیخواهی در داشتن موشک و جنگنده نیست؛ در موقعیتش در تولید و بازتولید کل جامعه است. قدرت مردم فقط در خیابان و رویارویی مستقیم با گلوله خلاصه نمی‌شود؛ در اعتصاب عمومی، سازمان‌یابی، شوراها، قیام توده‌ای، فلج کردن ماشین دولت و درهم شکستن فرمانبری و اطاعت اجتماعی از حکومت نیز تجلی پیدا می‌کند.

هیچ انقلاب بزرگی با مقایسه تعداد تفنگ‌های مردم و حکومت آغاز نشده است. اگر شرط انقلاب این بود که مردم پیشاپیش از نظر نظامی با دولت برابر باشند، هیچ حکومتی هرگز سرنگون نمی‌شد. دولت‌ها تقریباً همیشه در آغاز بحران انقلابی، ارتش، پلیس، زندان و زندانخانه را در اختیار دارند. مسئله تعیین‌کننده این نیست که کدام طرف در روز نخست سلاح بیشتری دارد؛ مسئله این است که کدام نیرو می‌تواند اکثریت فعال و تعیین‌کننده جامعه را به حرکت درآورد، پایه‌های قدرت را متلاشی کند، دستگاه حکومت را از درون دچار شکاف کند و آلترناتیوی برای تصرف و اداره قدرت بسازد.

تو "مردم نمی‌توانند" همه این ابعاد قدرت اجتماعی را حذف می‌کند و جامعه را به جمعیتی بی‌دفاع در برابر یک ماشین نظامی تقلیل می‌دهد. در این تصویر، کارگر نه تولیدکننده کل ثروت جامعه، بلکه فردی بی‌تفنگ است؛ زن معترض نه نیروی یک انقلاب اجتماعی و زنانه، بلکه قربانی‌ای نیازمند نجات است؛ جوانان و مردم محلات نه سازمان‌دهندگان قدرت از پایین، بلکه تماشاگران عملیات ارتش‌های خارجی‌اند. این تز پیش از آنکه مردم را در میدان نظامی شکست‌خورده اعلام کند، آنها را در میدان سیاست خلع سلاح می‌کند.

اما بزرگ‌ترین ذینفع این روایت، خود جمهوری اسلامی است. حکومت نیز دقیقاً می‌خواهد جامعه باور کند که نیروی شکست‌ناپذیر است؛ اینکه در برابر سپاه، ارتش، زندان و اعدام هیچ مقاومتی ممکن نیست؛ اینکه اعتراض شاید بتواند امتیازی محدود بگیرد، اما هرگز قادر به فتح قله قدرت نیست. تبلیغات حکومت و تبلیغات اپوزیسیون جنگ‌طلب، با وجود همه دشمنی ظاهری، در این نقطه به یکدیگر می‌رسند: هر دو قدرت مستقل جامعه را انکار می‌کنند.

جمهوری اسلامی می‌گوید: "مقاومت بی‌فایده است، زیرا ما مسلحیم". راست جنگ‌طلب می‌گوید: "مقاومت بی‌فایده است، مگر آنکه یک قدرت خارجی وارد جنگ شود". یکی از مردم اطاعت می‌خواهد و

پاسخ این پرسش را نباید فقط در اظهارات امروز این جریان‌ها جست‌وجو کرد. باید منطق سیاسی‌شان را دید. نیروی که اراده مردم را جایگزین‌ناپذیر نمی‌داند و تغییر را از بالا طلب می‌کند، با تغییر جهت قدرت‌های بالا ناچار است خود را بازتعریف کند. فاصله میان ستایش جنگ و پذیرش سازش، برای چنین نیروی آن‌قدرها هم زیاد نیست. برای این جریان‌ها در هر دو حالت، مردم از مرکز سیاست و عامل تغییرات اجتماعی کنار گذاشته می‌شوند. یک‌بار قرار است بمب‌ها به جای آنان تصمیم بگیرند؛ بار دیگر توافق دولت‌های متخاصم. این همان نقطه‌ای است که پایان توهم "ضربه نهایی" به آغاز بازآرایی تازه‌ای در کل میدان سیاست ایران تبدیل می‌شود.

وقتی جنگ مسئله قدرت سیاسی را حل نمی‌کند

جنگ می‌تواند شهرها را ویران کند، زیرساخت‌ها را از کار بیندازد، فرماندهان را حذف کند و در ماشین نظامی حکومت اختلال به وجود آورد؛ می‌تواند جامعه را وارد یک دوره از تلاشی شیرازه جامعه و سناریوی سیاه قرار دهد، اما هیچ‌یک از اینها لزوماً مسئله قدرت سیاسی و مساله جایگزینی را بسادگی حل کند. میان ضربه زدن به یک رژیم و سرنگون کردن آن، و میان فروپاشاندن بخشی از دستگاه حکومتی و ایجاد قدرت سیاسی جایگزین، فاصله‌ای تعیین‌کننده وجود دارد.

یک رکن بن‌بست راه‌حل نظامی دقیقاً از همین‌جا آغاز می‌شود. جنگ، بدون نیروی اجتماعی‌ای که بتواند از پایین قدرت را به دست گیرد، یا به بازسازی همان نظم منجر می‌شود یا میدان را برای معامله نیروهای بالای سر جامعه باز می‌کند. قدرت‌های خارجی می‌توانند توازن نظامی را به درجه‌ای تغییر دهند، اما قادر نیستند آزادی، برابری و حاکمیت مردم را از آسمان بر سر جامعه فرود آورند. آنچه از آسمان فرومی‌ریزد بمب است، نه راهی.

با این حال، اپوزیسیون جنگ‌طلب سال‌ها سیاست خود را بر یک حکم ظاهراً بدیهی بنا کرده است: "مردم با دست خالی نمی‌توانند جمهوری اسلامی را سرنگون کنند." این حکم، همانطور که پیشتر گفته شد پیش از آنکه گزارشی واقع‌بینانه از توازن نظامی باشد، یک تز سیاسی کاملاً ارتجاعی است. در آن، نتیجه از پیش تعیین شده است: چون حکومت مسلح است و مردم ارتش و زندانخانه ندارند،

جمهوری اسلامی سوم؛

بن بست جنگ، بن بست راست و سیاست سازش...

جنگ ابزار تغییر معرفی می شود؛ هنگامی که همان دولت به مذاکره و معامله روی می آورد، سازش به "تنها راه واقع بینانه" تبدیل می شود. قبله سیاسی تغییر جهت می دهد و پیروان نیز قطب نمای خود را دوباره تنظیم می کنند.

از این رو نقد این تز فقط دفاع اخلاقی از مردم یا ابراز خوش بینی به توان اعتراض کارگری و اجتماعی نیست. مسئله بر سر دو افق سیاسی متضاد است. در یک افق، قدرت از بالا جابه جا می شود؛ با جنگ، کودتا، معامله، گذار مدیریت شده یا سازش دولت ها. در افق دیگر، قدرت از پایین ساخته می شود؛ با سازمان یابی طبقه کارگر، اعتصاب عمومی، تشکلهای توده ای، شوراها، قیام اجتماعی و ایجاد آلترناتیوی که بتواند کل نظم سیاسی و اقتصادی موجود را کنار بزند.

مردم امروز شاید هنوز سازمان و رهبری لازم برای سرنگونی جمهوری اسلامی را به اندازه کافی نساخته باشند؛ اما این با ناتوانی ذاتی جامعه تفاوتی بنیادی دارد. اولی یک مسئله سیاسی است و پاسخ آن سازمان یابی، رهبری، برنامه و پیشروی جنبش سوسیالیستی است. دومی حکم به تسلیم می دهد و سرنوشت جامعه را برای همیشه به تصمیم دولت ها و ارتش ها وابسته می کند.

تز "مردم نمی توانند" واقع بینی نیست؛ نظریه ناتوان سازی جامعه است. منفعت فوری جمهوری اسلامی را تأمین می کند، انتظار برای نجات خارجی را جایگزین سازمان یابی می سازد و در لحظه شکست جنگ، راه سازش با همان حکومتی را هموار می کند که قرار بود با بمب سرنگون شود. این تز باید نه فقط به عنوان توجیه جنگ، بلکه به عنوان پلی از جنگ طلبی به سازش طلبی افشا شود.

ادامه دارد...

۷ اوت ۲۰۲۶

دیگری انتظار. یکی می خواهد جامعه در برابر حکومت تسلیم شود و دیگری می خواهد همان جامعه سرنوشت خود را به ماشین نظامی نیروهای جنایتکار بسپارد. در هر دو روایت، مردم از فاعل تغییر به موضوع سیاست دیگران تبدیل می شوند.

این تز در خدمت سرکوب نیز قرار می گیرد. هر اعتصاب، اعتراض و سازمان یابی اجتماعی از پیش ناکافی اعلام می شود. هر پیشروی طبقه کارگر کوچک شمرده می شود. هر قیام توده ای، تا زمانی که با حمله خارجی همراه نباشد، محکوم به شکست تصویر می شود. به این ترتیب، کار سیاسی برای سازمان دادن جامعه جای خود را به انتظار برای جنگ می دهد؛ ساختن شورا و تشکل جای خود را به لابی و التماس از دولت ها می دهد؛ و مبارزه برای هژمونی در جامعه جای خود را به جست و جوی حمایت در دالانهای دستگاه خارجه واشنگتن و تل آویو می سپارد.

اما تز "مردم نمی توانند" فقط تز جنگ نیست؛ در بطن خود تز سازش نیز هست. اگر مردم قادر به سرنگونی حکومت نباشند و اگر قدرت خارجی نیز حاضر یا قادر نباشد جنگ را تا سرنگونی رژیم ادامه دهد، چه راهی باقی می ماند؟ پاسخ منطقی همان مقدمات روشن است: باید با حکومت موجود کنار آمد، آن را مهار کرد، رفتارش را تعدیل کرد و برای توافقی با آن کوشید.

این مسیر از ستایش بمباران تا پذیرش بندوبست، برخلاف ظاهر، جهشی عجیب نیست. هر دو سیاست بر یک اصل مشترک بنا شده اند: جامعه نیروی تعیین کننده نیست. تا زمانی که دولت خارجی جنگ می خواهد،



افزایش ساعات پخش تلویزیون آلترناتیو شورایی

<https://alternative-shorai.tv>

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آلترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آلترناتیو شورایی" می رسانیم که برنامه های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می کند.

برنامه ها از ساعت ۵ تا ۶ بعد از ظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

عمودی Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آلترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

علیه فقر، علیه گرانی بپاخیزیم!



سابقه مثبت مبارزه سیاسی در جامعه کردستان زد. لازمست سران این احزاب را در قبال این سیاستهای ضد انسانی پاسخگو کرد. این مسئله را تأکید کنم رسانه های بورژوازی و راست مسئله اعلام همکاری جریانات راست در کردستان را با ارتشهای آمریکا و اسرائیل بیشتر تبلیغ کردند و عامدانه سیاست نیروهای چپ و کمونیست مثل

ما را که به روشنی علیه سیاستها و اقدامات طرفین سرمنشأ جنگ و مصائب آن بودیم، بایکوت کردند. یک پدیده مهم ویرانگری جنگ در جامعه موجب شده، بیش از پیش "توهم" به جنگ آمریکا و اسرائیل و سیاست ارتجاعی این جریانات حاشیه ای ترشود. کماکان لازم است، سیاستهای ارتجاعی این جریانات را افشاء کرد.

در مورد پاسخ به بخش دوم سئوالتان باید بگویم، علیرغم نکاتی که در بالا اشاره کردم، از نظر ما موشک باران و حمله نظامی جمهوری اسلامی به اردوگاهها و مناطق اسکان این جریانات در کردستان عراق محکوم است. دلایل منطقی مسئله اینست که اولاً وقتی که این جنگ محکوم است در این چهارچوب هر اقدام نظامی طرفین جنگ ارتجاعی یعنی موشک باران و بمباران هر سه دولت تروریست آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی به هر کشور و مناطقی به ویژه به مکنهائی که مردم عادی را تهدید و مرعوب کند، محکوم است. اگر بمباران و موشک باران اسرائیل و آمریکا به لبنان و ایران و یمن و عراق محکوم است، با همان منطق رها کردن پهباد و موشک باران کردستان عراق و اردوگاههای این احزاب با ترکیبی از افراد نظامی و غیر نظامی نیز محکوم است. ثالثاً ما هر ارزیابی از این جریانات داشته باشیم، رژیم با کوبیدن آنها به عنوان نیروی اپوزیسیون میخواهد جامعه را مرعوب کند. متأسفانه جریاناتی به نام کمونیسم و چپ نه تنها به این فاکتورها توجه نکردند، به سکوت هم اکتفا نکرده، عذر بدتر از گناه اظهارنظرهایشان عملاً توجیه گر موشک پراکنی و جنایات جمهوری اسلامی به مناطق اسکان این جریانات در کردستان عراق است. استدلال عجیب شان این بود، که اعلام همکاری این جریانات آنها را به یک طرف جنگ تبدیل کرده، لذا با این استدلال سراسرست میگویند حمله نظامی جمهوری اسلامی به آنها "طبیعی" و به این معنا قابل توجیه است. در صورتیکه همانهایی که چنین استدلالی دارند، در اعلامیه رسمی شان ترور "اسماعیل هنیه، رئیس دفتر سیاسی جانین حماس را محکوم کرده اند". سئوال ساده اینست مگر حماس یک طرف اصلی جنگ نبود؟ چرا ترور رهبر این جریان محکوم است؟! اما کشته و زخمی شدن دهها نفر از افراد این جریانات دور از منطقه مستقیم جنگ را نه تنها محکوم نمی کنند، به جای خود، چرا توجیه میکنند؟! این سیاست دوگانه سهوی نیست، بلکه متکی به این دیدگاه است، بر خلاف دیدگاه جافتاده کمونیسم کارگری، حماس را بخشی از "جنبش مقاومت حق طلبانه" صفحه ۱۰

سردرگمی حزب دمکرات کردستان و هجری

یا استیصال جنبش ملی کرد!

بخش دوم

مصاحبه تلویزیونی پرتو با رحمان حسین زاده

مقدمه: در شروع بخش اول این مصاحبه به طور خلاصه بگویم "مصاحبه دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران، مصطفی هجری در برنامه یکساعته صدای آمریکا انباشته از سردرگمی، تناقضات و بی پاسخی در مورد سئوالات و مسائل گری مطرح شده بود. بخشی از فعالین ملی گرا و ناسیونالیست غیر متعصب همین مشاهده را داشتند. اما آنها این سردرگمی را مختص به حزب دمکرات کردستان و یا احزاب ناسیونالیست موجود میدانند. اما من میخواهم تأکید کنم این پدیده فقط مختص احزاب ملی گرا نیست، بلکه استیصال کل جنبش ملی کرد در منطقه و به ویژه در کردستان ایران است. با اندکی دقت در لابلای مصاحبه مصطفی هجری سطوح مختلف این استیصال و سردرگمی را می بینید. از جمله در سطح افق و استراتژی، در سطح ناتوانی در ایجاد اتحاد با نیروهای اپوزیسیون بورژوازی در ایران و کردستان، در سطح پارادوکسهای رابطه با آمریکا و اسرائیل و دولتهای منطقه و معضلات زیستن در شکافهای منطقه ای، در سطح ناکارآمدی نیروی مسلح و اتفاقاً مخاطراتی که اردوگاه داری مسلح و فاقد کارکرد عملی برایشان ببار آورده است". در ادامه با توضیحات بیشتر لایه های مختلف استیصال جنبش ملی کرد را به ویژه در کردستان ایران توضیح دادم. علاقمندان موضوع را به مطالعه بخش اول این مصاحبه (شفاهی و کتبی) فرامیخوانم. در این بخش توجه علاقمندان این مبحث را به پاسخم به دیگر سئوالات مطرح شده جلب میکنم.

امیر عسگری: در ادامه ی بحث، در اینجا به دو مسئله دیگر پاسخ دهید، اولاً اعلام هم پیمانی نظامی و عملی احزاب ناسیونالیست کرد در این دوره با ارتش اسرائیل و آمریکا برای جنگ در ایران و دوماً تعرض نظامی جمهوری اسلامی به اردوگاههای این احزاب. در این دو مورد نظرتان چیست؟

رحمان حسین زاده: ماهها قبل و در مقطعی که شش جریان ناسیونالیست کردستان علناً و رسماً هم پیمانی خود را با ارتشهای جنایتکار آمریکا و اسرائیل اعلام کردند، در همین برنامه تلویزیونی صحبت کردیم و اعلام کردیم، "به نام مردم کردستان: هم پیمانی با فاشیسم ترامپ، نتانیاهو مردود و محکوم است. اگر این همکاری جنبه اجرایی پیدا کند، اقدامی مجرمانه است". این واقعه پتانسیل ارتجاعی و ماهیت ضد مردمی سیاست این جریانات را نشان داد. پروژه مورد نظر آمریکا و آنها اساساً به دلیل مخالفت دولت ترکیه اجرایی نشد. نفس اعلام آمادگی این جریانات مرتجع لطمه بزرگی به جنبشهای اعتراضی و

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سردرگمی حزب دمکرات کردستان و هجری یا

استیصال جنبش ملی کرد ...

مردم فلسطین" و با پناه بردن به فرمول تفسیربردار و دلبخواهی قوانین کذاب بین الملل این جریان افراطی اسلامی را جزو "دفاع مشروع" میدانند، لذا به زعم آنها ترور رهبر جنایتکار حماس محکوم است. در صورتی که همگان میدانند شکل گیری حماس به کمک خود دولت اسرائیل به مثابه جریان افراطی اسلامی اتفاقاً برای ضدیت با سازمان آزادیبخش و منافع مردم فلسطین بود. به عنوان جریان کمونیسم کارگری همواره تأکید کردیم راست افراطی در اسرائیل از جمله توسط فاشیستی چون نتانیاهو در همدستی با راست افراطی فلسطین در قالب سازمانهای حماس و جهاد وظیفه مقابله با منافع مردم فلسطین از جمله در قالب طرح دو دولت در کنار هم مطرح شده در قرارداد اسلو را پیش بردند و افراطیهای دو طرف قرارداد اسلو را دفن کردند. حماس و جهاد و حزب الله و جمهوری اسلامی در رأس محور مقاومت اسلامی نه بخشی از مبارزه برحق برای دستیابی به حقوق مردم فلسطین و تشکیل دولت مستقل فلسطین بلکه ضد اهداف برحق مردم فلسطین بوده و هستند و لازمست افشا و منزوی شوند.

در هر حال به سؤال شما برگردیم. حمله نظامی جمهوری اسلامی به کردستان عراق و مناطق اسکان جریانات مسلح کردستان ایران محکوم است. در عین حال این به معنای آن نیست که سیاست اردوگاه داری مضر و بی آینده این جریانات را تأیید کنیم. از سالها قبل گفته ایم و در بخش اول این مصاحبه یادآوری کردم که "سران این احزاب و در همین مصاحبه مصطفی هجری اذعان میکنند، از ۳۰ سال قبل با محدودیت جدی روبرو شده و متعهد شده اند، فعالیت مسلحانه متکی به نیروی پیشمرگ مستقر در کردستان عراق را نداشته باشند. در نتیجه در عالم واقع پدیده مبارزه مسلحانه به شکل سابق را نداریم. سران این جریانات سه دهه است فعالیت مسلحانه را به "اردوگاه داری نظامی در حال انتظار" تنزل داده اند. سالها است ترکیبی از نیروی مسلح و خانواده های آنها و کودکان و سالخوردگان بی پناه را در کردستان عراق اسکان داده اند. مداوماً زیر تهدید و موشک باران و پهباد امروز و آینده انسانهای زیادی در معرض خطر بوده و هستند. هجری اذعان میکند، "با نیروی نظامی آنها نمیشود منطقه را آزاد کرد" عملاً سردرگمی در این عرصه را منعکس میکند. منطقاً با واکنش تهیه کننده برنامه روبرو میشود، "پس چرا این نیرو را حفظ کرده اید؟" پاسخ هجری اینست این نیرو را میخواهند "برای فرصتی که کردستان آزاد شود" لابد توسط ارتش آمریکا و اسرائیل و یا اتفاق دیگر خارج از اراده آنها، آنوقت نیروی مسلح آنها کنترل اوضاع کردستان را به دست بگیرد. یعنی در ظرفیت نیروی مسلح بالای سرمردم خود را به جامعه تحمیل کنند. مشابه نمونه حاکمیت تحمیل شده میلشایی احزاب ناسیونالیست کردستان عراق را میخواهند در کردستان ایران هم بیازمایند. متوجه نیستند، در کردستان

ایران به آسانی نمیتوانند این الگوی ضد مردمی از حاکمیت ارتجاعی را تکرار کنند. لذا عرصه نظامی و هویتی آنها در قالب "پیشمرگانه" که تاکنون آن را سازمان داده اند، عملاً در بن بست است". به طور واقعی "کمپ نشینی و اردوگاه داری در حال انتظار رویدادها" به نوعی بیزنس مالی و سیاسی و اهرم ابراز وجود و دید و بازدید با جریانات عمدتاً ارتجاعی که "ما هستیم" و گاه ابزار چانه زنی به اصطلاح دیپلماتیک با "نهادهای و پارلمانها" در کشورهای اروپایی و اکنون وسیله بند و بست با دولت آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است. علاوه بر این کارکردهای غیر قابل دفاع، این "پروژه مالی، سیاسی" به نام گمراه کننده "مبارزه مسلحانه" به لحاظ پرنسیپ انسانی هم نزدیک به سه دهه چاره جویی نکردن برای خانواده ها، کودکان، فعالین پایه سن گذاشته و نیازمند زندگی طبیعی از جانب رهبری این جریانات اوج بی تدبیری و رفتار غیر مسئولانه در قبال سرنوشت نیروی متشکل در صفوف خود این جریانات است. به ویژه از پنج سال قبل با انعقاد قرارداد امنیتی بین دولتهای جمهوری اسلامی و عراق و اقلیم کردستان و موارد متعدد جابجا کردن اجباری اردوگاههای آنها و موشک باران و بمباران مکانهای آنها و به قتل رساندن اعضایشان، اگر ذره ای احساس مسئولیت داشتند، می بایست اقدامات کارسازی را برای تأمین امنیت و زندگی نیروی مستقر در اردوگاههایشان در دستور کار میگذاشتند. همانوقت جریانات چپ و آزادیخواه و سوسیالیست و از جمله ما مسئولانه اقدامات ضروری و منطبق با اوضاع را گفتیم و نوشتیم و هشدار دادیم. اعلام کردیم از سرنوشتی که سازمان مجاهدین درعراق دچارش شد، باید درس گرفت و نگذاشت بعد از کشته شدن تعداد قابل توجهی از انسانها و صدمات فراوان به "کمپ نشینی اجباری دیگری مشابه آلبانی" در جای دیگر مجبور شوند. چنین مباحث و هشدارهای انسانی با مصلحتها و منفعتهای مالی و سیاسی "اردوگاه داری" سران احزاب ناسیونالیست انطباق نداشت. شرایط سختی که امروز نیروهای نظامی و غیر نظامی وابسته به این جریانات در کردستان عراق به آن گرفتار آمده اند، بخشاً محصول بی تدبیری و بی مسئولیتی و کارکرد ارتجاعی رهبری این جریانات است.

امیر عسگری: با توجه به این مباحث، کارگران و مردم در قبال سیاست و عملکرد جریانات ناسیونالیست چه باید بکنند؟ چه آلترناتیوی در مقابل آنها باید تقویت شود؟

رحمان حسین زاده: سطوح مختلف سردرگمی و تناقضات و سیاستهای ارتجاعی احزاب ملی و ناسیونالیست کرد را در این مصاحبه مرور کردیم، به سهم خودمان نشان دادیم آنچه دیده میشود، نه فقط معضلات این یا آن حزب ناسیونالیست، بلکه استیصال و بیگانگی کلیت اهداف و عملکرد جنبش ملی کرد با منافع توده کارگر و مردم کردستان است. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ و تحولات آن دوره تاکنون ما کمونیستها پیگیرانه به نحو متشکل و متحزب در تمایز با جنبش ناسیونالیستی کرد فعالیت کردیم و آلترناتیو ارائه کردیم. شما می پرسید چه باید کرد؟ میگویم آگاهانه تر و هدفمندتر باید جنبش ملی کرد و احزاب آن را حاشیه ای و منزوی کرد. کارگران و مردم، زنان و نسل جوان و همه

سردرگمی حزب دمکرات کردستان و هجری

یا استیصال جنبش ملی کرد ...

انسانهای حق طلب در کردستان میتوانند و باید آلترناتیو آزادخواهانه و برابری طلبانه خود را تقویت کنند. صحنه سیاسی کردستان ایران نزدیک به پنج دهه است، صحنه کشمکش و جدال آلترناتیو سوسیالیستی در تمایز با آلترناتیو ملی گرا و ناسیونالیستی بوده است. قدرتمند کردن و هژمونیک کردن آلترناتیو سوسیالیستی، کارگری و شورایی در کردستان چه بایدکرد عاجل و عملی ما است.

بگذارید در مواردی مشخص تر صحبت کنم. به همه آنهاپی است که از سر رفع ستم ملی به احزاب ملی و ناسیونالیست پیوسته و به آنها سمپاتی نشان میدهند، میگویم تجربه چندین دهه فعالیت احزاب ناسیونالیست این واقعیت را نشان میدهد، اهداف و برنامه عمل آنها منجر به رفع ستم ملی نمیشود. پروژه های شریک شدن در قدرت سیاسی با دولتهای مستبد مرکزی زیر نام "خودمختاری و فدرالیسم و کنفدرالیسم" فرمولهایی برای بند و بست با دولتها از بالای سر مردم و نهادینه کردن تبعیض ملی است. این سیاست پایه ای آنها را در این مصاحبه مستدل بیان کردیم. برای پایان دادن به ستم ملی و پایان دادن به تبعیض ملی هم لازمست آلترناتیو آزادخواهانه کارگری و سوسیالیستی را تقویت کرد. به رسمیت شناسی تشکیل دولت مستقل و یا تضمین حقوق برابر شهروندی در نظام سیاسی مترقی آتی، دو راه حل پایان قطعی تبعیض و ستم ملی است. برای اجرایی کردن این سیاست ما اصرار میکنیم به آرای مستقیم مردم کردستان از طریق رفراندوم به رسمیت شناخته شده بین المللی باید مراجعه شود. نتیجه چنین رفراندومی را باید به رسمیت شناخت.

به علاوه جریانات ناسیونالیست، طرح فدرالیسم را بر اساس شکاف ملی و تفرقه افکنانه به عنوان روش حکومتی غیر متمرکز در مقابل استبداد مرکزی مطرح میکنند. در این رابطه هم باید تأکید کنیم، غیر متمرکزترین روش حکومتی و اداری را کمونیستها در سیستم شورایی ارائه کرده اند. کارگران و مردم و اقشار مختلف جامعه در محل کار و زیست در کارخانه و محله و شهر و روستا از پایین تا بالا در سطح استانها و مناطق و سراسر کشور مستقیماً نمایندگان قابل عزل و نصب خود را در پریودهای زمانی کوتاه مدت چند ماهه (نه چهار سال و پنج سال یکبار) انتخاب میکنند. کنگره سراسری شوراهای متکی به نمایندگان مستقیم شوراها از سراسر کشور، به عنوان ارگان حکومتی قانونگذار و مجری قانون به دور از بوروکراسی و پیچیدگی اداری حاکمیت مستقیم کارگران و مردم را تضمین میکند. در این رابطه هم لازمست آلترناتیو کارگری و شورایی را در مقابل فدرالیسم و شکل اداری پارلمانی بالای سر مردم تقویت کرد.

ضمناً تأکید دارم در عرصه مبارزه مسلحانه هم دوره ، فعالیت چریکی و پیشمرگانه مثل گذشته به سر آمده، در نتیجه با طرح و ابتکار خلاقانه ضرورت سازماندهی پتانسیل نظامی مورد نیاز مبارزه کارگری و توده ای در شهرها و انتگره با سوخت و ساز جامعه را باید سازمان داد. حزب ما به سهم خود براین اساس سازماندهی گارد آزادی در شهرها و در بطن جامعه را فراخوان داده و میدهد و برای سازماندهی آن میکوشد. انسانهای علاقمند و به ویژه جوانان پرشور در همان محل زیست میتوانند این عرصه از فعالیت مبارزاتی را به این شکل یا هر شکل دیگری که خود مناسب میدانند، سازمان دهند. لازم نیست به نیروی نظامی احزاب در اردوگاههای علنی ضربه پذیرپناه ببرند.

نهایتاً رهایی واقعی کارگران و اکثریت عظیم مردم از استثمار و ستم و ابعاد مختلف تبعیضات اجتماعی علاوه بر سرنگونی جمهوری اسلامی در گرو پایان دادن به نظم استثمارگر سرمایه داری است. انقلاب اجتماعی و کارگری با پلاتفرم سوسیالیستی چنین امر مهمی را به فرجام میرساند. پس لازمه آن تقویت و تحکیم آلترناتیو سوسیالیستی و گسترش اتحاد و تشکل و تحزب کارگران و مردم متنفر از سرمایه داری و جمهوری اسلامی است. از این مسیر و با تکیه بر آلترناتیو سوسیالیستی میتوان به همه ستمهای طبقاتی، ملی، جنسیتی و شغلی پایان داد.

در پایان میگویم در شرایط بسیار حساس و پیچیده ای هستیم، چه باید کرد رهبران و فعالین آگاه جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی رادیکال و ما نیروهای چپ و کمونیست عروج دادن آلترناتیو دگرگون کننده در مقابل بورژوازی حاکم و در تمایز با آلترناتیو بورژوایی و از جمله در کردستان در مقابل فدرالیسم و فدرالیستها است. در این رابطه کارگران و مردم را به پلاتفرم سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و تأمین حاکمیت شورایی که از جانب هر دو شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست سراسری و کردستان و حزب ما هم مدتها است ارائه شده فرامیخوانم.

هشتم اوت ۲۰۲۶

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

اعدام قتل عمد دولتی است!

مذاکره زیر سایه جنگ؛

معامله قدرت‌ها بر سر ایران و آینده‌ای که مردم

باید پس بگیرند

وریا روشنفکر



دیپلماتیک راهی برای کاهش فشار و پایان دادن به بخشی از بحران می‌جوید. این همان سیاست همیشگی قدرت‌هاست: هنگامی که جنگ نتواند تمام اهداف را تأمین کند، دیپلماسی ادامه همان جنگ می‌شود، فقط با ابزار دیگری.

تنگه هرمز در این میان به نماد این معامله تبدیل شده است. جمهوری اسلامی می‌داند که کنترل و محدود کردن رفت‌وآمد در این آبراه می‌تواند فشار بزرگی بر بازار انرژی و اقتصاد جهانی ایجاد کند. آمریکا و متحدانش نیز می‌دانند که ادامه اختلال در هرمز هزینه‌ای جهانی دارد. گزارش‌های اخیر درباره طرح موقت عبور کشتی‌ها نشان می‌دهد که حتی جزئیات فنی، امنیتی و مالی عبور از این تنگه به موضوع چانه‌زنی تبدیل شده است. اما هرمز فقط یک مسئله دریایی نیست. هرمز بخشی از معادله قدرت است. جمهوری اسلامی می‌خواهد نشان دهد که هنوز ابزارهایی برای فشار دارد؛ آمریکا می‌خواهد ثابت کند که با فشار نظامی و اقتصادی می‌تواند این ابزارها را محدود کند. هر دو طرف در حال محاسبه‌اند که چه چیزی را بدهند و چه چیزی را نگه دارند.

در چنین شرایطی، مهم است که فریب ظاهر مذاکرات را نخوریم. این مذاکرات در درجه اول برای حل مسئله مردم ایران انجام نمی‌شود. جمهوری اسلامی برای حفظ حکومت و کاهش فشار بر آن مذاکره می‌کند؛ دولت واشنگتن برای تأمین منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی خود. هیچ‌کدام منافع مردم ایران را در این معامله نمایندگی نمی‌کنند.

برای جمهوری اسلامی، مسئله اصلی بقای یک نظام سیاسی است که طی دهه‌ها بخش عظیمی از منابع جامعه را در خدمت دستگاه دولتی، نظامی و امنیتی قرار داده است. تحریم‌ها و فشار خارجی بدون تردید زندگی مردم را دشوارتر کرده‌اند، اما مشکل مردم ایران با تحریم آغاز نشده و با برداشته شدن تحریم نیز خودبه‌خود پایان نخواهد یافت. فقر، فساد، سرکوب، دستمزدهای پایین، بی‌حقوقی کارگران، تبعیض علیه زنان، نابودی محیط زیست و غارت منابع عمومی محصول یک سیاست اقتصادی و سیاسی ریشه‌دار است.

اگر فردا تحریم‌ها برداشته شوند اما درآمد نفت دوباره صرف تقویت دستگاه‌های نظامی و امنیتی، سرکوب و ماجراجویی‌های منطقه‌ای شود، چه چیزی در زندگی مردم تغییر خواهد کرد؟ اگر میلیاردها دلار منابع آزاد شود اما کارگر همچنان نتواند هزینه اجاره خانه و زندگی خانواده‌اش را تأمین کند. این همان نقطه‌ای است که باید از تبلیغات جمهوری اسلامی فاصله گرفت؛ اما فاصله گرفتن از تبلیغات جمهوری اسلامی به معنای پذیرفتن روایت آمریکا نیست. دولت واشنگتن نیز برای آزادی و رفاه مردم ایران وارد این مذاکرات نشده است. آمریکا یک قدرت جهانی است که منافع ژئوپلیتیکی، اقتصادی و نظامی خود را دنبال می‌کند.

دور تازه مذاکرات و رایزنی‌های میان جمهوری اسلامی و آمریکا در حالی جریان دارد که هنوز صدای جنگ از منطقه قطع نشده است. موشک‌ها خاموش نشده‌اند، تهدیدهای نظامی ادامه دارد و تنگه هرمز همچنان به یکی از مهم‌ترین اهرم‌های فشار در این رویارویی تبدیل شده است. با این همه، پشت صحنه جنگ، ماشین دیپلماسی نیز به حرکت درآمده است؛ عمان بار دیگر به کانال اصلی تماس‌ها تبدیل شده و تهران و واشنگتن، هرکدام با زبان و روایت خود، در حال آزمودن راهی برای خروج از بحرانی هستند که ادامه آن برای هر دو طرف هزینه‌زاست.

جمهوری اسلامی هنوز حاضر نیست این روند را "مذاکره با آمریکا" بنامد. مقامات تهران تأکید کرده‌اند که گفت‌وگوهای جاری با عمان درباره ایجاد شرایط امن برای کشتیرانی در تنگه هرمز است. در مقابل، دونالد ترامپ از "مذاکرات" و نزدیک بودن توافق سخن می‌گوید و مقام‌های آمریکایی نیز از پیشرفت در گفت‌وگوها خبر داده‌اند. گزارش‌های اخیر حاکی از آن است که توافقی میان ایران و عمان درباره سازوکار عبور کشتی‌ها از هرمز به مراحل جدی رسیده، هرچند اختلافات مهمی همچنان باقی است.

این تفاوت در نام‌گذاری بیش از آنکه اهمیت حقوقی داشته باشد، نشان‌دهنده وضعیت سیاسی دو طرف است. جمهوری اسلامی نمی‌خواهد در شرایطی که سال‌ها آمریکا را "دشمن" معرفی کرده و مذاکره مستقیم با آن را خط قرمز تبلیغاتی خود قرار داده است، آشکارا اعلام کند که برای توافق پای میز نشسته است. حکومت باید همچنان تصویر "مقاومت" و "ایستادگی" را حفظ کند. در واشنگتن نیز داستان از زاویه دیگری روایت می‌شود: ترامپ می‌خواهد ثابت کند فشار نظامی و اقتصادی او جمهوری اسلامی را به عقب‌نشینی وادار کرده است. بنابراین هر دو طرف به دنبال آن هستند که اگر توافقی حاصل شد، آن را شکست خود معرفی نکنند.

اما پشت این جنگ تبلیغاتی یک واقعیت روشن وجود دارد: جمهوری اسلامی و آمریکا، با وجود همه دشمنی‌ها، در یک نقطه مشترک قرار گرفته‌اند؛ هیچ‌کدام نمی‌خواهند هزینه یک جنگ بی‌پایان را بپردازند.

ترامپ از یک سو تهدید می‌کند و از سوی دیگر می‌گوید جنگ نمی‌تواند برای مدت طولانی ادامه پیدا کند. جمهوری اسلامی نیز از یک سو بر "مقاومت" تأکید می‌کند و از سوی دیگر از طریق کانال‌های

مذاکره زیر سایه جنگ؛

معامله قدرت‌ها بر سر ایران و آینده‌ای که مردم

باید پس بگیرند ...

وقتی دولت آمریکا از برنامه هسته‌ای، موشک‌ها، نیروهای نیابتی و امنیت منطقه سخن می‌گوید، در واقع از ساختن نظمی سخن می‌گوید که موقعیت آمریکا و متحدانش را در خاورمیانه حفظ کند. مواضع مقام‌های آمریکایی نیز نشان می‌دهد که مسئله واشنگتن فراتر از پرونده هسته‌ای است و توان موشکی و منطقه‌ای ایران نیز در محاسبات آمریکا قرار دارد.

مردم ایران هیچ بدهی سیاسی به هیچ‌کدام از این دو قدرت ندارند. آنچه در این میان بیش از همه غایب است، خود مردم‌اند. کارگری که هر روز برای دستمزدی ناچیز کار می‌کند، زنی که برای ابتدایی‌ترین حقوق اجتماعی خود باید بجنگد، جوانی که آینده‌ای برای خود نمی‌بیند، خانواده‌ای که زیر فشار اجاره و گرانی خرد می‌شود، هیچ صندلی‌ای در اتاق مذاکرات ندارد. درباره غنی‌سازی مذاکره می‌شود، درباره موشک مذاکره می‌شود، درباره هرمز و نفت مذاکره می‌شود، درباره امنیت اسرائیل و پایگاه‌های آمریکا مذاکره می‌شود؛ اما درباره آزادی مردم، حق تشکل، حق اعتصاب، دستمزد، مسکن، درمان و رفاه عمومی کسی پشت میز مذاکره نمی‌نشیند.

این غیبت تصادفی نیست. دولت‌ها درباره منافع دولت‌ها مذاکره می‌کنند، نه درباره رهایی انسان‌ها. به همین دلیل مسئله اصلی برای جامعه ایران نباید این باشد که حکومت‌های تهران یا واشنگتن در این مذاکرات دست بالا را پیدا می‌کند. سؤال اصلی باید این باشد که مردم ایران از این وضعیت چه چیزی به دست می‌آورند.

اگر توافقی حاصل شود و جنگ متوقف گردد، این برای مردم بهتر از ادامه جنگ است. هیچ جامعه‌ای از بمباران، موشک و ویرانی سود نمی‌برد. اما پایان جنگ نباید به معنای پایان مطالبه مردم برای آزادی و عدالت باشد. نباید اجازه داد جمهوری اسلامی پایان جنگ را به مجوزی برای تشدید سرکوب تبدیل کند. همان‌طور که نباید اجازه داد آمریکا و متحدانش از شعار آزادی مردم ایران برای توجیه جنگ و تحریم استفاده کنند.

مردم ایران می‌توانند همزمان با جنگ خارجی و استبداد داخلی مخالف باشند. این دو موضع هیچ تناقضی با یکدیگر ندارند؛ برعکس، تنها موضع مستقل و انسانی همین است. نه بمب‌های آمریکا و اسرائیل آزادی می‌آورند و نه موشک‌های جمهوری اسلامی رفاه. نه تحریم اقتصادی راه رهایی مردم است و نه سیاست‌های اقتصاد فقر و سرکوب جمهوری اسلامی. نه سلطه آمریکا بر منطقه قابل قبول است و نه سلطه جمهوری اسلامی بر زندگی میلیون‌ها انسان. این جامعه حق دارد

هر دو را رد کند.

بحران کنونی البته فقط به ایران و آمریکا محدود نیست. اسرائیل، کشورهای عربی خلیج فارس، عمان، قطر، پاکستان و قدرت‌های اروپایی هرکدام بخشی از معادله‌اند. هرمز و باب‌المندب دو نقطه حساس در شبکه تجارت و انرژی جهان‌اند و هر جنگ گسترده‌ای در این منطقه می‌تواند اقتصاد میلیون‌ها انسان را در کشورهای مختلف تحت تأثیر قرار دهد. به همین دلیل دولت‌های منطقه تلاش می‌کنند بحران را کنترل کنند و در عین حال جایگاه خود را در نظم جدید خاورمیانه تثبیت کنند. اما این دولت‌ها نیز برای مردم ایران تصمیم نمی‌گیرند. آنها به دنبال منافع خود هستند.

واقعیت تلخ این است که در خاورمیانه، انسان‌ها اغلب به عددی در محاسبات امنیتی دولت‌ها تبدیل شده‌اند. مردم ایران، فلسطین، لبنان، یمن، عراق و سوریه بارها هزینه رقابت قدرت‌هایی را پرداخته‌اند که خودشان کمتر از همه هزینه جنگ را تحمل کرده‌اند. ثروتمندان در پناهگاه‌ها و کاخ‌ها می‌مانند و کارگران و مردم عادی زیر بمباران، گرانی و آوارگی زندگی خود را از دست می‌دهند. این نظم باید به چالش کشیده شود.

توافق احتمالی دول ایران و آمریکا اگر بتواند جنگ را متوقف کند، باید از آن استقبال کرد؛ اما نباید آن را پایان مبارزه دانست. صلح واقعی فقط نبودن بمب و موشک نیست. صلح واقعی یعنی انسانی که مطمئن باشد فردا خانه‌اش را از دست نمی‌دهد، دستمزدش ارزش خود را از دست نمی‌دهد، فرزندش آینده‌ای دارد و به خاطر عقیده و اعتراضش زندانی نمی‌شود. صلح بدون آزادی، فقط سکوت قبرستان است.

اقتصادی که در آن کارگر تولید می‌کند اما حاصل کارش نصیب صاحبان قدرت و سرمایه می‌شود، حتی بدون جنگ نیز یک میدان نبرد است. جامعه‌ای که در آن زن، کارگر، معلم، بازنشسته، دانشجو و جوان برای ابتدایی‌ترین حقوق خود باید با دستگاه سرکوب روبه‌رو شوند، حتی بدون بمباران نیز در وضعیت جنگی قرار دارد. از این زاویه، مذاکرات جاری یک پایان نیست؛ یک وقفه در بحران است.

ممکن است توافقی حاصل شود، هرمز باز شود، نفت دوباره صادر شود و روابط اقتصادی تا حدی عادی شود. اما اگر ساختار قدرت و مناسبات اقتصادی‌ای که زندگی مردم را به گروگان گرفته‌اند تغییر نکنند، بحران دوباره در شکل دیگری بازخواهد گشت.

قدرت‌ها می‌توانند دشمن یکدیگر باشند و در عین حال پشت میز معامله بنشینند. تاریخ بارها این را نشان داده است. دشمنی دولت‌ها مطلق نیست؛ منافعشان که تغییر کند، مواضعشان نیز تغییر می‌کند. آنچه برای مردم خطرناک است، این است که تصور کنند سرنوشتشان باید همراه با این معامله‌ها بالا و پایین شود. بنابراین مسئله امروز فقط "جنگ یا مذاکره" نیست. مسئله این است که جامعه ایران چگونه می‌تواند از موقعیت قربانی خارج شود و به نیروی تعیین‌کننده آینده

۲۸ مرداد ۵۸

حمله وحشیانه سپاه اسلام به کردستان

سعید یگانه

روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ خمینی جلاد فرمان جهاد علیه مردم کردستان را صادر کرد. گفت: "به قوای نظامی، به پادگانها دستور می دهیم، به پاسداران انقلابی در هر محلی هستند به طرف سنجندج و کردستان حرکت کنند، بسیج شوند و با شدت تمام اشرار را سرکوب کنند. تاخیر، ولو به قدر یک ساعت تخلف از وظیفه به شدت تعقیب می شود". بدینسان به فرمان خمینی، لشکر اسلام، حمله ای وحشیانه را از زمین و هوا علیه مردم کردستان آغاز کردند و تاریخ خونین و سیاهی را علیه مردمی که خواهان آزادی و برابری و بدست گرفتن امورات زندگی خود بودند رقم زدند. جنایتی که به فرمان خمینی و دستور بنی صدر رئیس جمهور وقت و به همراه خلخالی جلاد و سایر سران جنایتکار رژیم اسلامی صورت دادند برای مردم کردستان و انقلابیون آن فراموش شدنی نیست و از حافظه این جامعه پاک نخواهد شد.

سرکوب مردم کردستان به فرمان خمینی از جانب رژیم تازه به قدرت رسیده ضد انقلاب اسلامی، در واقع بخشی از پروسه ناتمام سرکوب انقلاب توده مردم توسط رژیم پهلوی بود که بشیوه ای خونین و وحشیانه توسط اوباشان اسلامی با کشتار و اعدام و خون پاشیدن به جامعه به اجرا درآمد. حمله به کردستان، در ادامه سیاست سرکوب و قلع و قمع مخالفین بود که از آغاز به قدرت رسیدن جریان اسلامی، با ایجاد خفقان، دستگیری و اعدام و کشتار مخالفین سیاسی، سرکوب زنان و اجباری کردن حجاب اسلامی در دستور کار قرار دادند. در واقع جریان ضد انقلاب اسلامی، سرکوب ناتمام انقلاب مردم برای آزادی و رفاه توسط رژیم پهلوی را ادامه داد و به سرانجام خونین خود رساند.

قبل از حمله سراسری به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸، جریان اسلامی، دانشجویان را در دانشگاهها سرکوب کرد، جنبش مردم زحمتکش را در ترکمن صحرا به خون کشیدند، اعتراض کارگران را سرکوب و شوراهای کارگری را منحل و فعالین آن را دستگیر و زندانی و یا اعدام کردند. جنگ قومی میان کرد و ترک را در شهر نرده به راه انداختند و صدها نفر توسط جانپان اسلامی در قارنا و قلاتان قتل عام و یا آواره شدند. نوروز خونین سنجندج و توپ باران و خمپاره باران شهر را رقم زدند که در نتیجه این جنایت صدها نفر کشته و زخمی و شهر را ویران کردند. ۲۸ مرداد ۵۸ و تاریخ جنایات رژیم اسلامی در کردستان، در واقع به ۳۰ خرداد ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ به دستور هیئت مرگ رژیم اسلامی از جمله رئیسی قاتل وصل است که رژیم تازه به قدرت رسیده برای تثبیت حاکمیت سپاه خود بر مردم به هر نمادی

از آزادی حمله کرد، قلع و قمع مخالفین را آغاز کرد و هر نوع مخالفتی با نظام اسلامی را وحشیانه سرکوب کرد و با ایجاد خفقان قرون وسطایی شرایط را برای تامین سود سرمایه و بخور و بچاپ ثروت جامعه بوسیله اوباشان اسلامی و آخوندهای مفتخور فراهم کردند.



توده مردم در کردستان و نیروها و

سازمانهای چپ و انقلابی که همراه مردم در سایر شهرهای ایران علیه رژیم پهلوی برای آزادی و رفاه انقلاب کردند و طعم شیرین آزادی را تجربه می کردند، در مقابل این لشکرکشی وحشیانه از خود مقاومت و پایداری نشان دادند، با این وجود دیری نپائید که با جنایت و وحشیگری اوباشان اسلامی این آزادیها سرکوب و پس گرفته شدند. تا قبل از حمله وحشیانه رژیم به کردستان، امور مردم در شهرها توسط شوراهای کمیته ها و سازمانهای انقلابی اداره می شد و مردم برای اولین بار از پائین حاکمیت و اداره امور خود را تجربه می کردند. زنان در مقیاس وسیع به فعالیتهای اجتماعی و کمک به پیشبرد امور روی آوردند. کردستان آزاد بود و شور و شوق انقلابی همه جا حاکم بود. مرتجعین اسلامی، از جمله جریان مفتی زاده برای شکستن این فضای انقلابی و آزادیخواهانه از رژیم اسلامی کمک می خواستند. رژیم تازه به قدرت رسیده، بدون لشکرکشی و اعدام و سرکوب وحشیانه قادر به گرفتن این دستاوردها نمی شد. در واقع کردستان، آخرین سنگر انقلاب بود که با حمله وحشیانه، اشغال نظامی، اعدام و قتل عام، پس گرفته شد و خفقان اسلامی را بر جامعه حاکم گردید.

این حمله وحشیانه از شهر پاوه و با اعدام مخالفین توسط خلخالی جلاد، که از طرف سران رژیم برای قتل و کشتار همراه ارتش و نیروی سپاه به کردستان اعزام شده بود آغاز شد و بعدها به جنایات خود در سراسر کردستان ادامه دادند. اما همه این لشکرکشی و قتل و جنایت و اشغال، با مقاومت توده ای و انقلابی روبرو بود و ارتش و سپاه و عوامل مزدور رژیم به سختی توانستند این دستاوردها را پس بگیرند. در این مقاومت و رویارویی، صدها جوان انقلابی و پرشور برای حفظ این دستاوردها جان شیرین خود را از دست دادند. شهرها بعد از سه ماه اعتراض و مقاومت توده ای و مسلحانه آزاد شد، اما نهایتاً جمهوری اسلامی موفق شد برای همیشه شهرها را به اشغال نظامی درآورد و به پادگان نظامی تبدیل کند.

بیش از چهار دهه، خشونت و سرکوب و اعدام، تحمیل فقر و فلاکت به مردم در کردستان، پاسخ رژیم اسلامی به حق طلبی و آزادیخواهی مردم در کردستان بوده، اما علیرغم همه این سیاستهای ضد انسانی و سرکوبگرانه، مبارزه مردم برای رفع ستم ملی و رهایی از

۲۸ مرداد ۵۸

حمله وحشیانه سپاه اسلام به کردستان ...

سرکوب و استثمار و تبعیض و نابرابری همچنان ادامه داشته و هیچوقت زیر بار حاکمیت سپاه رژیم اسلامی را قبول نکرده اند.

بعد از ۴۷ سال از این تاریخ خونین و جنایت در حق مردم کردستان، جمهوری اسلامی، اکنون نیز، نه تنها در کردستان، که در سراسر ایران با همین روش و سیاست، "اختناق و سرکوب و جنایت و اعدام"، برای حفظ بقای ننگین و پر از جنایتش می کوشد. تفاوت در این است که در آن تاریخ، سرکوب و زندان و اعدام و لشکر کشی به کردستان برای تحمیل حاکمیت سپاه خود به جامعه بود، اما اکنون ورق برگشته، جنایت می کند که بقایش را تضمین کند. واقعیت این است که جمهوری اسلامی مورد نفرت عمیق مردم در کردستان و همه جای ایران است. اعتراض و نارضایتی در میان کارگران و سایر اقشار تهدیست جامعه روز به روز گسترش می یابد و چندین خیزش انقلابی برای پایان دادن به عمر پر از جنایت رژیم اسلامی و سرمایه داری ایران را پشت سر گذاشته است، نفرت و نارضایتی هر چه بیشتر عمق پیدا کرده و از فضای جنگی برای تضمین بقا به تشدید سرکوب و اختناق و اعدام روی آورده است. واقعیت این است که اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و زنان و جوانان، رژیم اسلامی را نمی خواهند و برای سرنگونی آن و پایان دادن به رنج و مشقت و ستم و نابرابری حاکم روزشماری می کنند.

"پرونده" حمله وحشیانه به کردستان، سرکوب زنان، قلع و قمع و قتل عام مخالفین سیاسی در تابستان ۶۷ و همه جنایاتی که جمهوری اسلامی در طول حیات ننگین خود علیه مردم مرتکب شده است، "باز است" و بعد از سرنگونی همه سران رژیم به جرم این همه جنایت باید محاکمه و مجازات شوند. "نه می بخشیم، نه فراموش می کنیم!"

۵ اوت ۲۰۲۶

مذاکره زیر سایه جنگ؛

معامله قدرت‌ها بر سر ایران و آینده‌ای که مردم

باید پس بگیرند ...

خود تبدیل شود.

باید صریح گفت: جنگ نمی‌خواهیم، تحریم نمی‌خواهیم، حکومت مذهبی و سرکوبگر نمی‌خواهیم، فقر و بی‌حقوقی نمی‌خواهیم و آینده‌ای را که قدرت‌های خارجی و داخلی پشت درهای بسته برایمان تعیین کنند نیز نمی‌خواهیم. ما به صلحی نیاز داریم که در آن انسان بر دولت مقدم باشد، رفاه بر تسلیحات مقدم باشد، آزادی بر امنیت پلیسی مقدم باشد و زندگی مردم بر منافع قدرت‌ها مقدم قرار گیرد. اگر مذاکرات جاری به توقف جنگ منجر شود، این تنها نخستین قدم است. مسئله بزرگ‌تر از توافق میان دو دولت است. مسئله این است که جامعه‌ای که سال‌ها زیر فشار جنگ، تحریم، سرکوب و فقر زندگی کرده، سرنوشت خود را پس بگیرد.

در نهایت، نه ترامپ و نه حاکمان تهران پاسخ مسئله ایران نیستند. پاسخ، جامعه‌ای است که خود را از قیمومیت دولت‌ها، قدرت‌های خارجی و طبقات حاکم رها کند. مذاکرات ممکن است جنگ را متوقف کند؛ اما تنها مردم می‌توانند آینده خود را تغییر دهند.

۷ اوت ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال
آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید
و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

به حزب کمونیست کارگری ایران -

حکمتیست کمک مالی کنید!



وطنی. ریشه این
اختناق نیازهای کلیت
رژیم سرمایه داری در
ایران است. ما استدلال
کردیم که وجود آزادی
های مدنی که با
دموکراسی تداعی می
شود، نظیر آزادی بیان
و تشکل و اعتصاب در
همان حد غربی اش، با
نیاز حیاتی سرمایه در
ایران (مانند طیف
وسعی از کشورهای

جهان) به کار ارزان و کارگر خاموش تناقض دارد. اختناق در ایران نه ابزار
خفه کردن بورژواها توسط فتودال هاست و نه زدن بورژواهای
"میهنی" توسط بورژواهای "وابسته". این رژیم است که کل بورژوازی
در برابر طبقه کارگر ایران علم کرده و در سایه اش دارد انباشت سرمایه
می کند. هر کس و با هر نیتی، با هر رنگ پرچمی و با هر مدل اقتصادی
ای، بخواهد در جهان امروز سرمایه داری ایران را بچرخاند قبل از هر
چیز بناگزییر پایه این اختناق را محکم می کند.

این حرف ها را ما وقتی می گفتیم که هنوز مسلمین در ایران سرکار نیامده
بودند، تا چه رسد به این که ۳۰ خرداد فرا رسیده باشد. دوره ای که
اعطای آزادی و دموکراسی حداقل انتظار چپ رادیکال سنتی از بورژواها
و خرده بورژواهای "مترقی و ضد امپریالیست" شان بود که داشتند به
قدرت می رسیدند.

۱۵ سال و ده ها هزار قربانی از آن زمان می گذرد. فکر می کنم حقانیت
آن بحث ها و آن هشدارها برای هر کسی که آزادی سیاسی، ولو با تعبیر
لیبرالی و دموکراتیک، درد واقعی اش باشد قابل مشاهده است. اگر تتمه
چپ رادیکال بنظر می رسد باز دارد، این بار حتی به شکل ساده لوحانه
تری، وعده یک ایران بورژوازی دموکراتیک را به مردم می دهد از آن
روست که حتی دموکراسی امر واقعی اش نیست. ناسیونالیسم و آرمان
توسعه صنعتی رگه اصلی در تعریف هویت سیاسی این هاست.
دموکراسی برای این ها به معنی، "دولت قابل تحمل" است و برقراری
این به زعم خیلی هایشان از عهده جناح هایی از حکومت موجود و یا
شاخه هایی از اپوزیسیون بورژوازی بر می آید.

به نظر من تحولات سیاسی در صحنه بین المللی، چه در عروج
تاجریسم در ده ۸۰ و چه در تحولات تاریخی و به مراتب مهم تر سال
های اخیر، سقوط بلوک شرق و پایان جنگ سرد و عواقب پدیده آن،
بر حقانیت اساس نگرش ما در مورد ربط مستقیم دموکراسی با موقعیت
اقتصادی بورژوازی در قبال طبقه کارگر صحنه گذاشته است. انگلستان
مهد لیبرالیسم و دموکراسی بوده است. اما وقتی طبقه بورژوا عرصه را از
نظر اقتصادی به خود تنگ می یابد و تاجریسم را به

"ملزومات برقراری دموکراسی در ایران"

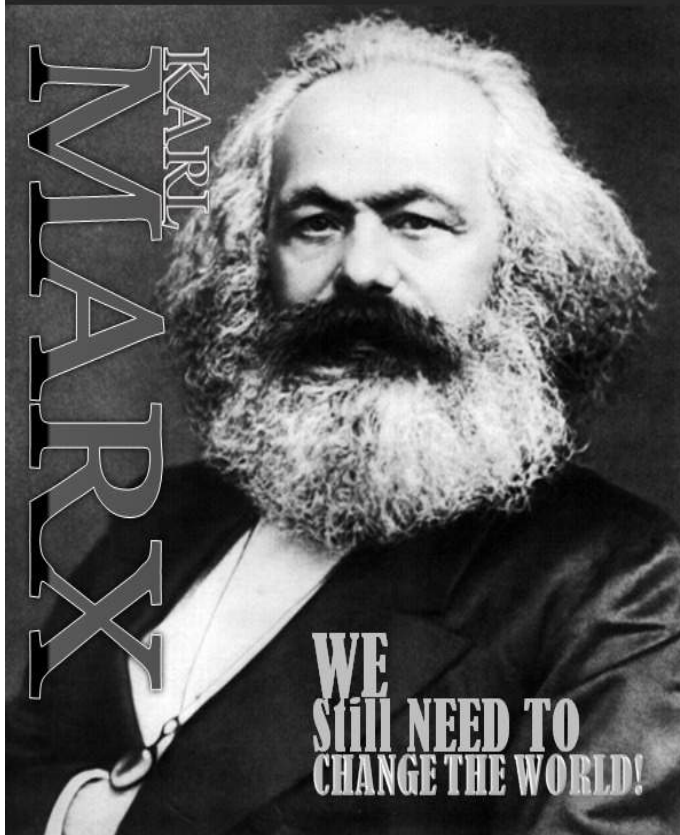
از گفتگو با منصور حکمت در

دموکراسی: تعابیر و واقعیات

انترناسیونال: چند و چون و ملزومات برقراری دموکراسی در ایران یکی از
مباحثات مهمی بود که در انقلاب ۵۷ در درون چپ ایران جریان
داشت. در آن مقطع شما، و اتحاد مبارزان کمونیست، در نوشته هایی
مانند، "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" و سایر متونی که بعدا مبانی
برنامه حزب کمونیست ایران را ساخت، کلا وجود زمینه عینی برای
برقراری دموکراسی لیبرالی در ایران را با ارجاع به مشخصات اقتصاد
سیاسی چنین کشوری مورد سوال قرار دادید. امروز، در پرتو تحولات
مهم بین المللی سال های اخیر و همین طور مباحثاتی که در مورد
دموکراسی در جهان امروز مطرح می کنید، در قبال این مساله چه می
گوئید؟

منصور حکمت: بحث ما در انقلاب ۵۷ و از جمله در نوشته هایی که
به آن اشاره کردید چهارچوب روشن و قابل درکی داشت. مردم علیه
رژیم استبداد سلطنتی انقلاب می کردند و آزادی می خواستند و بخش
اعظم چپ، عملا در پامبری احزاب اصلی بورژوازی و خرده بورژوازی،
به این توهم مردم دامن می زد که گویا ایجاد یک رژیم سیاسی غیر
سرکوبگر، و به تعبیر عامه دموکراتیک، بدون خلع ید از بورژوازی بطور
کلی، بدون زدن ریشه سرمایه داری در ایران ممکن است. حال یکی
حکومت دموکراتیک را حکومت مخلوقات اساطیری ای مانند بورژوازی
ملی یا خرده بورژوازی ضد - امپریالیست می دید و دیگری خودش و یا
طبقه کارگر را عامل اجرایی این تحول دموکراتیک تلقی می کرد. یکی
احتمالا مدتش را از اروپا و غرب می گرفت و یکی از انقلابات خلقی در
جهان سوم، یکی لیبرال بود و دیگری دولت گرا و خلقی. بخشی از این
جریانات یک سره منکر حاکمیت سرمایه داری در ایران بودند و معتقد
بودند که وظیفه انقلاب تازه تحقق حاکمیت سرمایه داری، البته از نوع
"خودی و خوب و مستقل"، در برابر فتودالیسم استعماری است که به
زعم آنها بر کشور حاکم بود و مبنای استبداد سیاسی را هم تشکیل می
داد. وجه مشترک این ها، بهرحال، این بود که سرمایه داری غیر سرکوبگر
در ایران را نه فقط یک امکان واقعی، بلکه هدف مبارزه انقلابی جاری
قلمداد می کردند. همه به نحوی از انحاء استبداد را از حاکمیت سرمایه
در ایران جدا می کردند و منشاء آن را خارج آن قرار می دادند. برای یکی
منشاء استبداد فتودالیسم و استعمار بود، برای دیگری امپریالیسم و
"وابستگی" و برای یکی دیگر غیر صنعتی بودن و ناکافی بودن رشد سرمایه
داری در ایران یا عدم رشد فرهنگ مدرن بورژوازی. در مقابل این ها ما
استدلال کردیم که بی حقوقی سیاسی مردم و توحش دولتی و سرکوب در
ایران معاصر نه تصادفی است، نه توطئه اجنبی است و نه ناشی از
فرهنگ عقب مانده مردم و نه کمبود کارخانه و سرمایه دار خودساخته

The philosopher have only interpreted the world in various ways; the point, however, is to change it!



"ملزومات برقراری دموکراسی در ایران"

از گفتگو با منصور حکمت در

دموکراسی: تعابیر و واقعیات ...

ایدئولوژی رسمی خود تبدیل می کند، ابتدایی ترین حقوق سندیکایی کارگران و حقوق مدنی توده مردم لغو می شود. در سیر تحولات بلوک شرق نه تنها مشخص شد که دموکراسی اسم رمز بازار و رقابت و تعدد سرمایه هاست، بلکه این هم معلوم شد که گسترش کاپیتالیسم خصوصی و انباشت سرمایه در کشورهایی با بنیادهای تکنولوژیک ضعیف جز با کاهش شدید سطح زندگی کارگر و سهم او از تولید اجتماعی مقدور نیست. این مساله فوراً تعبیر متناسب خود را از مقوله دموکراسی را هم بار آورد. تعبیری که رسانه ها و ژورنالیسم بی شرم دهه نود هر روز به مردم می خوراند. این جا دیگر دموکراسی حتی در سطح فرمال معنایی معکوس پیدا می کند. این جا، "دموکرات" به نیروهای مورد اعتماد دول غربی می گویند که آماده اند قیمت ها را آزاد کنند و سطح معیشت مردم را بشدت پائین ببرند، و در مقابل موج نارضایتی مردم وضعیت فوق العاده اعلام کنند، حقوق مدنی را معلق کنند، استبداد فردی راه بی اندازند و اعتصاب و تحزب را ممنوع اعلام کنند. دموکراسی اسم مستعار دوستان دست راستی و دیکتاتور مآب بانک جهانی در این کشورهاست. بهرحال معلوم شده که نظام پارلمانی که بورژوازی غرب در ویترن آویزان کرده بود با موقعیت اقتصادی بورژوازی کشورهای شرق و با نیاز این طبقه به سرکوب خش هر ابزار وجود جدی کارگر در این کشورها تناسب ندارد.

منصور حکمت: مجموعه آثار. جلد هشتم ۱۹۹۲-۱۹۹۷. ۱۳۷۰-۱۳۷۶

از رساله دموکراسی: تعابیر و واقعیات (ص ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵)

به حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست کمک مالی کنید!



افزایش ساعات پخش تلویزیون آترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای دوشنبه تا شنبه

پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای

Alternative Shorai Satellite:

Yahsat Frequency: 12594 Polarization: Vertical/

Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3



تلویزیون آترناتیو شورایی

رسانه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

پخش مستقیم برنامه های تلویزیون آترناتیو شورایی
<https://alternative-shorai.tv>

اطلاعیه

واحدهای گارد آزادی، ضامن تأمین امنیت مردم را ایجاد کنیم!

مردم، جوانان!

در شرایط جنگ ویرانگر، گسترش بی ثباتی و ناآمنی در جامعه و در سطح شهر و محله و محل زندگی و منطقه و سراسر کشور از پدیده های مخرب و آزاردهنده است. نیروی نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی خود سرمنشأ و تشدید کننده ناآمنی هستند. به علاوه حضور نیروی مسلح جریانات غیر مسئول بورژوازی، و به علاوه میلیشیای باندهای سناریو سیاهی و ضد مردمی تهدید جدی علیه روال طبیعی زیست جامعه هستند. برای تأمین امنیت مردم، مبتکرانه واحدهای گارد آزادی را در محله و شهر و محل زیست و هر منطقه که لازم است ایجاد کنیم. جوانان متعهد و پرشور با تشکیل واحدهای ۳ تا ۵ نفره میتوانند ستون محکم واحدهای گارد آزادی مردم باشند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴



اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت فردی و چه در ظرفیت جمعی.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت



کارزار اتهام و گرای امنیتی؛

آخرین مفرّ چپ محور مقاومتی برابر

موج ریزش‌ها...

برخی از صفحات مجازی این فرقه‌های رنگارنگ، مدت‌هاست هیچ فعالیتی نداشته‌اند.

پاسخ آن‌ها به این ریزش‌ها جواب تئوریک یا شروع یک سلسله بحث با رعایت پرنسپ‌های متعارف نبوده، بلکه در برخی موارد شدت اتهام‌افکنی و گرای امنیتی به حدی بوده که در مواردی افراد ریزشی گرفتار بازداشت‌ها، تهدیدها و تشکیل پرونده قضایی شدند؛ مشکلاتی که دقیقاً بعد از جدایی از این محافل و فرقه‌ها گریبان آن‌ها را گرفته و با اتهامات عجیب و واهی مانند طرفداری از آمریکا و اسرائیل یا سلطنت طلبان تشدید شده است.

در چنین شرایطی، بی‌شک وظیفه نیروی کمونیست و انقلابی نه پس زدن و یادآوری سابقه نیروهای آگاه شده ریزشی این محافل و فرقه‌های محورمقاومتی، که حمایت از آن‌ها در برابر شارلاتانیسم سیاسی و پرونده‌سازی‌هاست تا مابقی نیروهای دچار تردید در این محافل، با ترس از عواقب احتمالی خروج‌شان از جریان‌ات غیراجتماعی و حاشیه‌ای مشکوک، مرعوب نشوند.

۱۶ مرداد ۱۴۰۵

منصور حکمت

را بخوانید

و به دیگران

معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>

دریغ از یک جو حقیقت جویی!

علی جوادی

به تصویر زیر نگاه کنید. آقای بهنام ابراهیم‌زاده، از کادرهای حزب موسوم به کمونیست کارگری، در نوشته‌ای مدعی شده است که من خروج کانال تلگرام "اتحادیه آزاد کارگران" از دسترس مسئولان آن را به نوعی به حمید تقوایی و حزب متبوعش نسبت داده‌ام. سپس بر پایه همین ادعای پوچ و ساختگی، چندین پاراگراف علیه من نوشته و برای من و دیگران درس اخلاق سیاسی صادر کرده است.

پیش از هر چیز، تلاش مذبوحانه دستگاه‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی برای به کنترل درآوردن رسانه‌ها و کانال‌های فعالین کارگری را قاطعانه محکوم می‌کنم. تعرض به تشکله‌ها و رسانه‌های کارگری، تعرض به ابتدایی‌ترین آزادی‌های سیاسی است و تنها گوشه کوچکی از ماهیت حکومت اسلام و سرمایه را به نمایش می‌گذارد.

اما مشکل اینجاست که تمام بنای این نوشته بر یک نسبت دروغین استوار است. من نه چنین مطلبی نوشته‌ام، نه چنین ادعایی کرده‌ام و نه اساساً اتهام‌زنی بدون سند و مدرک را روشی سیاسی و اخلاقی می‌دانم. سایت و آرشیو نوشته‌های من در دسترس همگان است. اگر هدف حقیقت بود، یافتن پاسخ بیش از چند دقیقه زمان نمی‌برد. اما ظاهراً هدف، حقیقت نبود؛ بهانه‌ای برای حمله به یک منتقد سیاسی لازم بود.

ما نقد خود به جریان موسوم به حزب کمونیست کارگری و سیاست‌های حمید تقوایی را آشکار، علنی و مستدل نوشته‌ایم و همچنان خواهیم نوشت. نیازی هم به جعل و پرونده سازی نداریم. این شیوه، عمیقاً مذموم است و روش ما نیست.

این ماجرا اما یک واقعیت را آشکار می‌کند. وقتی پاسخ قانع‌کننده‌ای برای نقدهای سیاسی وجود ندارد و برخی از کادرهای این حزب، به تعبیر خود حمید تقوایی، "حزب‌الله وار" به دفاع از حزبشان برمی‌خیزند، ظاهراً ابتدا باید یک اتهام ساخته شود، بعد صاحب آن اتهام تعیین شود و در نهایت با همان شخصیت خیالی به نبرد برخاست! این دیگر نقد سیاسی نیست؛ نمایشی است که نویسنده، هم شاکي است، هم بازپرس، هم قاضی و هم صادرکننده حکم. تنها چیزی که در این میان غایب است، حقیقت است.

یک توصیه دوستانه هم بد نیست: پیش از نوشتن کیفرخواست، مطمئن شوید جرم اصلاً اتفاق افتاده است؛ وگرنه نتیجه چیزی جز تیراندازی به سایه خودتان نخواهد بود. اتهام سازی برای منتقد سیاسی تان شاید برای لحظه‌ای هیاهو بیافریند، اما هیچ‌گاه جای حقیقت‌جویی و پاسخ سیاسی را نمی‌گیرد. حقیقت را نمی‌توان با سروصدا جایگزین کرد. این تفاوت میان جدال سیاسی و استیصال سیاسی است!

۶ اوت ۲۰۲۶



قطع جنگ بیدرنگ! سرنگون باد جمهوری اسلامی!

کارزار اتهام و گرای امنیتی؛

آخرین مقرر چپ محور مقاومتی برابر

موج ریزش‌ها

آکو قادری آذر

گرایش‌های سیاسی فرقه‌ای و غیراجتماعی چیزی شبیه سازوکار هر فرقه عرفانی و کلبی مسلک را در درون خود دارند. یکی از این سوخت‌وسازهای خاص این است که با رو شدن دست قطب‌ها سرحلقه فرقه، کل حیثیت فرقه زیر سوال رفته و در نتیجه حفظ کیان و آبروی رأس فرقه، به مسئله‌ای حیاتی برای کل مجموعه بدل می‌شود. در نتیجه طی این مسیر، برای حفظ حیثیت، فرقه ممکن است به هر حرکتی دست بزند تا بتواند از رو شدن دست قطب خود یا سران آن جلوگیری کند.

نیروهای موسوم به چپ محور مقاومتی در ایران با گعده‌ها و محافل رنگارنگ خود، در نسبت با نیروهای خود دقیقاً چنین نسبتی را دارند. پس از وقوع دو جنگ ۱۲ روزه و ۳۹ روزه آمریکا و اسرائیل علیه ایران، به مرور پرده‌ها از برخی مواضع این گروه‌ها کنار رفت و ابعاد دیگری از خطرناک بودن آنچه به نام مارکسیسم، امپریالیسم ستیزی و دفاع از طبقه کارگر به ذهن و روان جوانان تزریق می‌کردند، مشخص شد.

افزایش گرایش این گروه‌ها به دفاع از تداوم جنگ، آن هم در شرایطی که حتی بخش‌های محافظه‌کاری از درون خود رژیم جمهوری اسلامی

تلاش می‌کند تا از گسترش جنگ جلوگیری کند، و دمیدن در موج سرکوب‌گری و جنگ‌طلبی، دعوت از کلیت سیستم برای شروع مجدد جنگ، کوچک جلوه دادن خطر حمله به زیرساخت‌های اقتصادی و رفاهی جامعه و محاصره دریایی امپریالیست‌های آمریکایی، تنها بخشی از پوست اندازی جریان چپ محورمقاومتی است؛ پوست اندازی از ظاهر ضدامپریالیستی و کارگرپناهی و مخالفت با هر نوع سرنگونی و نمایاندن خود به عنوان حامی سیاست جنگ طلبی رادیکال که شامل مطالبه تشدید بمباران منطقه و ادامه جنگ است، مرحله جدیدی از نمایش وقاحت سیاسی است.

این جماعت به غایت از ناسیونال شووینیست‌های انگلیسی و آلمانی در جنگ جهانی اول که با دعوت به جنگ‌افروزی، بودجه ورود به جنگ بین‌المللی را تصویب کردند، وقیح‌تر هستند؛ زیرا آن‌ها از موازنه قدرت بین‌المللی و تجربه جهانی وقوع جنگ و اثرات آن بی‌اطلاع بودند، اما چپ محورمقاومتی فعلی در این ارتباط از هر گروهی آگاه‌تر است.

همین روند جنگ طلبی و گرایش شدیدتر به افراطی‌ترین بخش‌های جمهوری اسلامی، بخش‌هایی از نیروهای چپ محور مقاومتی جوان‌تر که هنوز به خط و ربط‌های بودار این جریان آلوده نشده بودند را در این ماه‌ها دچار تردید ساخته و ریزش‌هایی در محافل گوناگون آن‌ها ایجاد کرده است؛ همزمان اما لیدرهای آن‌ها به سیاق قطب‌های فرقه پس از احساس بی‌آبرویی، شروع به اتهام زنی، گرای امنیتی و پرونده‌سازی پیدا و پنهان نسبت به جوانان ریزشی اطراف خود کردند.

رسوایی برخی از این محافل چپ محورمقاومتی به حدی رسیده که پس از جنگ اخیر،

صفحه ۱۹

آدرسهای تماس با

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر: سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه‌ها منتشر میشود.

هفتگی کمونیست



زنده باد سوسیالیسم!